

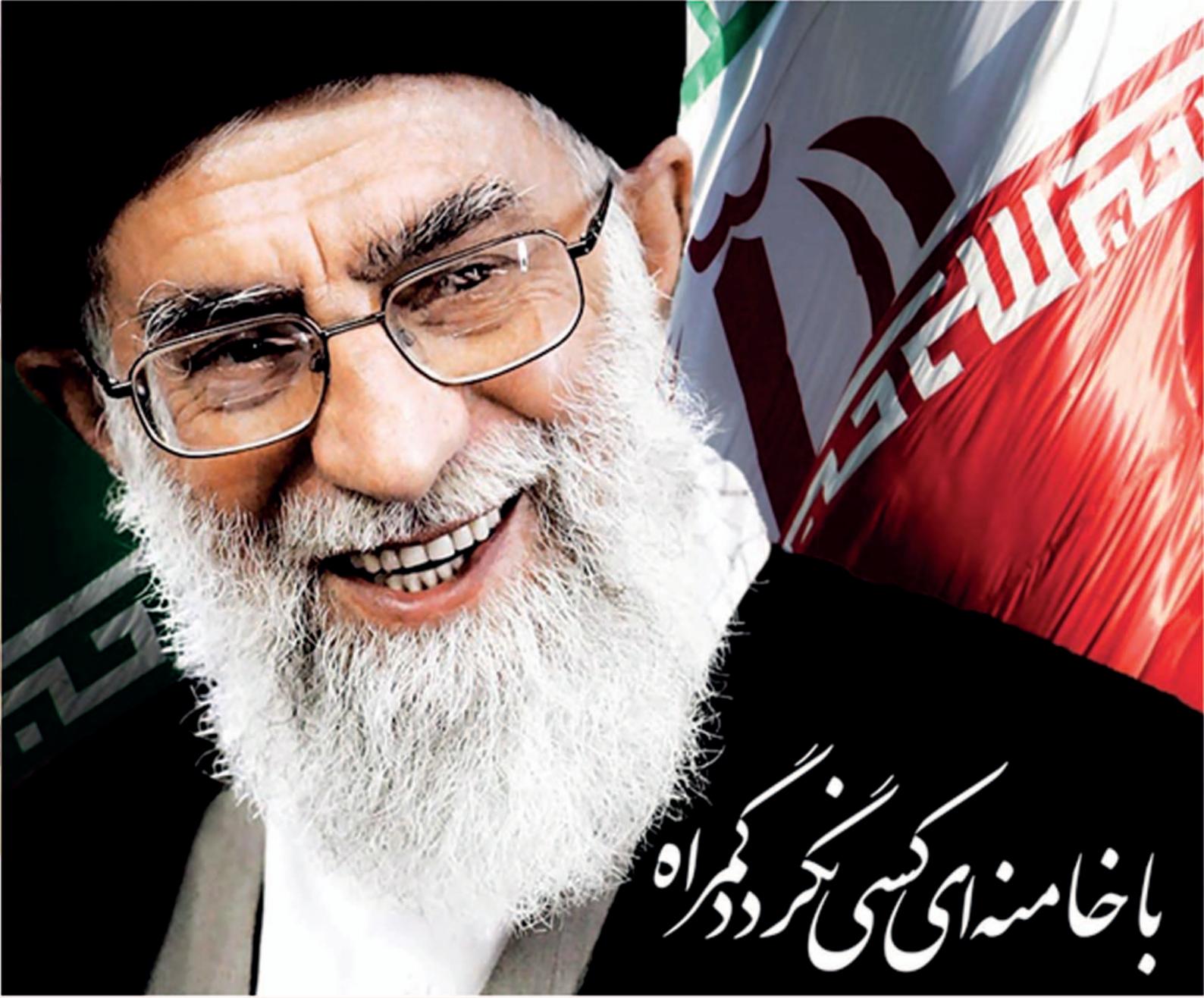
شہید علی نوری نجفی
حاجات خون بهای شهیدان است

چار فاٹر لامپ میں پڑا کیم

عمر ساده

سلام علیک

ما در کنار دختر موسی نشسته ایم
ما رو بروی پنهان دریا نشسته ایم
بوی مدینه می وزد از شهر ما ، بیا
ما در جوار حضرت زهرا^(س) نشسته ایم



بای خامنه‌ای کسی تر کنم راه



جمهوری اسلامی دارد
در میدان «لؤلؤ» می درخشد.

- اگرچه کسی از جنگ - از جیت جنگ - خوشش نمی آید، اما این روی دیگر سکه، چیز بسیار عظیمی برای ماست. ما حالا که دیگر جنگ نداریم و نمی خواهیم هم به دست خودمان یک جنگ درست کنیم که عرصه انقلاب بشود، لیکن آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند. ما باید از آنچه که در این هشت سال جنگ اتفاق افتاده، آن روحیه فداکاری همراه با اخلاص - همانی که حقیقتاً در عرصه های جنگ ما وجود داشت - استفاده کنیم.

- می خواهیم بگوییم که این وقایع جنگ یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست این گنج را استخراج کنیم، یا نه؟ این هنر ماست که بتوانیم استخراج کنیم.

- ما در این هشت سال فداکاری داشتیم؛ شوخی که نیست. همین برادران جانباز و آزادهای را که ملاحظه می کنید، هر حادثه ای که برایشان اتفاق افتاده، و هر تجربه مخلصانه ای که این ها یا خودشان نشان دادند یا در دیگری دیدند، به نظر من کافی است تا انسان هایی را هدایت کند. این حادثه ها و تجربه ها، ماهرا را واقعاً هدایت می کند.

- در هفته دفاع مقدس و در میان خاطره های عزیز و باشکوه ملت ایران از دوران هشت ساله دفاع، از همه درخشان تر، یاد و خاطره شهیدان گرانمایه و عالی قدر است، ستارگان فرزوی ای که این قطعه از تاریخ را نور باران کردند. مردان بزرگی که در کسوت شریف گمنامی، گرفتاریها را نثار اسلام و قرآن نمودند. دلاورانی که حصار جهالت و گمراهی را دریدند و شعاع خورشید هدایت را به دورترین نقاط عالم رساندند. مظلومانی که شجاعانه از حق دفاع کردند و ستمگران زمان را به عجز آوردند.

- در سالگرد هفته دفاع مقدس، هیچ چیز شایسته تر از آن نیست که یاد و نام گرامی شهیدان و فداکاران راه خدا را بزرگ بداریم، آنان که به عهد و پیمان خود با خدا و با امام عزیز وفا کردند و هستی خود را به میدان آورده، صادقانه از حریم اسلام و نظام اسلامی دفاع نمودند و به بهای نثار جان خود خطر دشمن را از انقلاب و میهن عزیز، دور ساختند. این ها جاؤدانگان تاریخ ما و ستارگان اسلامند، هر چیزی با گذشت زمان کم رنگ و بی اثر می شود و اینان، همچون همه شهیدان راه خدا، روز به روز در چشم اهل دل و در متن تاریخ ما، برجسته تر و درخشان تر می گردند. رحمت خدا بر آنان و درود و دعای بندگان صالح خدا نثار تربت آنان باشد.

- پاسداری از خون شهیدان و احترام به خدمات ده ساله ملت بزرگ ما در آن است که روز بروز حرکت ما در راه اسلام، سریع تر و صحیح تر گردد و جامعه ما و مردم ما و همه دستگاه های ما در اعمال و رفتار به اسلام، نزدیک تر شوند، تکریم شهیدان به آن است که این ملت هرگز در برابر سلطه گران مستکبر سر خم نکند و به وسوسه دشمنان عظمت اسلام، تسليم نگردد.



سردیب:

علیرضا صداقت

هیئت تحریریه:

محمد حسین سلیمانی /
محمد رضا اشعری مقدم

امور مالی و پشتیبانی:
سید مهدی هاشمی /
محمد علی معیل

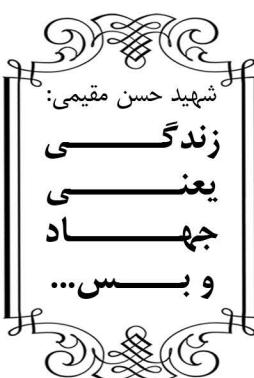
امور مشترکین:
سیدی شکیبوس /
مرتضی نیکوپیان

طراحی و گرافیک:
سید مصطفی شفیعی
۰۹۱۲۷۵۲۲۰۸۸

مدیر سایت:
عباس افخاری

آدرس دفتر نشریه:
قم / میدان آزادگان /
خیابان انصار الحسین
کانون فرهنگی و پایگاه
بسیج مسجد
انصار الحسین
حوزه ۱۲ شهید شیرازی

انتقادات و پیشنهادات با:
پیامک / تلفن:
۰۹۱۲۲۵۱۵۰۴۹



نخستین گلزار مکتوب شهدا

هدیه نثار ارواح طیبه امام و شهدا صلوت
سال دهم / تیر و مرداد ۱۳۹۰
شماره صد و سی و پنجم / بهاء ۳۰۰ تومان

با مشارکت:
سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم
و با حمایت:
اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های
دفاع مقدس استان قم





خلبان آن به شهادت رسید و خلبان هواییمای دیگر سرلشکر خلبان "حسین لشگری" بود که به اسارت درآمد. او مدت ۱۸ سال در چنگال بعضی ها گرفتار بود و سرانجام در سال ۱۳۷۷ آزاد شد.

عراق از زمین و هوا به ایران حمله کرد

صدام حسین در ۲۶ شهریور سال ۱۳۵۹ در مجلس ملی عراق قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را به صورت یک جانبه لغو و آن را در جلوی دوربین تلویزیون پاره می کند. سرانجام عراق نوشته خود را عملی کرد و در ۱۳:۴۵ روز ۳۱ شهریور، تجاوز هوایی و زمینی خود را آغاز کرد و ۱۰ مرکز مهم نظامی ایران را توسط چنگنده بمب افکن های خود بمباران نمود و همزمان با حمله هوایی با ۱۲ شکر مکانیزه نیز از راه زمینی به ایران حمله کرد.

نیروی هوایی ایران با توجه به مطالب ذکر شده و همچنین تنبیراتی که به موجب انقلاب در آن بوجود آمده بود، درگیر نبرد شده بود که اصلاً انتظار آن را نداشت.

حملات هوایی آغاز شد

در ساعت ۱۳:۴۵ دقیقه با ۶ فروند میگ ۲۳ به فرودگاه اهواز، ساعت ۱۴:۱۵ دقیقه با سه فروند میگ ۲۳ به فرودگاه تهران، ساعت ۱۴:۴۵ دقیقه با ۴ فروند میگ ۲۱ به فرودگاه همدان و سه فروند میگ به فرودگاه ستندج، هشت فروند میگ به فرودگاه تبریز و چند فروند هم به شهرهای بوشهر، کرمانشاه و اسلام آباد حمله شد. ولی این پایان کار نبود. در هنگام حمله به فرودگاه مهرآباد تهران، با اعلام اسکرابل دو فروند فاتحوم، این پایگاه اقدام به رهگیری میگ ها می کند.

در جریان این حمله، جمعاً ۵ فروند از هواییماهای عراق ساقط شد که سه فروند آن توسط پدافند فرودگاه همدان، یک فروند توسط خلبانان فرودگاه تبریز و یک فروند هم در غرب تهران مورد هدف فاتحوم های ایرانی قرار می گیرد. از این مجموع یکی از خلبانان اقدام به خروج اضطراری از هواییما می کند که به اسارت درمی آید و مشخص می شود که این شخص یک مصری می باشد.

واکنش سریع نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران سرهنگ خلبان شهید جواد فکوری فرمانده وقت نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی، با اعلام وضعیت اضطراری از کلیه فرماندهان پایگاه ها برای جلسه ای دعوت می کند و درجلسه تأکید می کند باید جواب قاطع و سریعی به این حملات داده شود.

لذا به پایگاه های سوم و ششم شکاری مأموریت داده می شود تا در عملیات های جداگانه ای و با در نظر گرفتن اصل غافل گیری جوابی سریع به این حمله هوایی عراق داده.

لذا سریعاً عملیاتی با نام انتقام از سوی نیروی هوایی طرح ریزی می شود که بر اساس آن دو گروه پروازی به نام های "البرز" و "آلفارد" از دو پایگاه سوم شکاری همدان و پایگاه ششم شکاری بوشهر به پرواز در می آمدند.

طرح عملیات بدین شکل بود که ابتدا در ساعت ۰۰:۱۶ نخستین گروه پروازی با نام البرز از پایگاه ششم به پرواز در می آمد و پایگاه هوایی شعبیه را بمباران کرد. سپس در ساعت ۰۰:۱۷:۲۵ گروه پروازی دوم با نام آلفارد از پایگاه

در هشتم خرداد ماه سال ۱۳۵۹ عراق بار دیگر به شهر مهران حمله هوایی و توپخانه ای کرد. در این حمله ۱۲ تن از هم میهنان عزیز به شهادت رسیدند و ۳۶ تن نیز زخمی شدند و این درحالی بود که همه آنها غیر نظامی بودند.

در ۱۲ شهریور ماه سال ۱۳۵۹ مهران بار دیگر مورد حملات موشکی قرار گرفت که در این حمله نیز ۲ نفر شهید و ۵ تن زخمی شدند.

تحرکات عراق به خصوص تحرکات هوایی آنها در این ماه شدت گرفته بود و این دو علت داشت: اول به خاطر این که نیروی هوایی به تازگی از یک کودتای نافرجم رهایی یافته بود و این نیرو در حال بازسازی و سازماندهی بود و دوم این که نیروی هوایی ایران در این زمان مشغول دفع ضدانقلاب در

کردستان بود.

لذا عراق که موقعیت را مناسب دیده بود، بارها حریم هوایی ایران را نقض می کرد و دست به عملیات شناسایی هوایی در خاک ایران می زد. همزمان شهرهای مرزی ایران را از جمله پیرانشهر، پاوه، سردوشت، دهلران، قصر شیرین، نفت شهر و موسیان را نیز مورد حملات پراکنده قرار می داد به طوری که تا ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ عراق جمماً ۶۳۶ مورد تجاوز زمینی، هوایی، بمباران، غارت اخشام مرزنشینان و به آتش کشیدن خطوط لوله های نفتی را به ثبت رسانیده بود که از این تعداد ۱۴۸ مورد تجاوز هوایی، ۲۹۵ مورد تجاوز زمینی و ۲۱ مورد در تجاوز دریایی بوده است.

عراق در این زمان تبلیغات وسیعی برای فریب افکار مردم عراق و کشورهای عربی به راه انداخته بود و به منظور جلب حمایت آنان، این جنگ را جنگ عرب با فارس قلمداد می کرد و یادآور جنگ قادسیه می شد و خود را سردار قادسیه دوم می نامید.

نخستین درگیری های هوایی آغاز می شود
در این هنگام نیروی هوایی که وظیفه محافظت از مرزهای هوایی ایران را به عهده داشت، از اوایل شهریور ماه با دیدن وضعیت بحرانی، گشت های هوایی خود را بیشتر کرد و به نیروهای عراقی نیز اخطران نمود که حریم هوایی ایران را نقض نکنند که کارساز نبود و سرانجام بعد از حمله ۱۲ شهریور عراق به مهران، دستوری مبنی بر رهگیری و شکار هواییماهای دشمن که وارد مرز ایران می شوند، صادر می شود.

در تاریخ ۱۶ شهریور سال ۱۳۵۹ یک فروند هلی کوپتر عراقی که کیلومترها در مرز نفوذ کرده بود، با مسلسل یکی از اف ۱۴ های نیروی هوایی سرنگون شد.

در تاریخ ۲۳ شهریور سال ۱۳۵۹ یک فروند بمب افکن سوخو عراقی که با مهمات وارد خاک ایران شده بود، به وسیله یک تیر موشک فونیکس هواییما اف ۱۴ نیروی هوایی سرنگون شد. ولی عراق دست بردار نبود.

در تاریخ ۲۶ شهریور سال ۱۳۵۹ یک فروند شکاری میگ ۲۱ عراقی که وارد حریم هوایی ایران شده بود، بوسیله یک فروند موشک فونیکس هواییما اف ۱۴ ایرانی سرنگون شد.

در تاریخ ۲۷ شهریور سال ۱۳۵۹ نیز دو فروند هواییما شکاری در این میز مورد هدف قرار گرفتند که یکی از آنها در منطقه فکه در داخل خاک ایران توسط هواییما دشمن هدف قرار گرفت و

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، Saddam Hussein با این تصور که با رفتن شاه جای او را در خلیج فارس پر می کند و نقش رهبری اعراب را بازی می کند، از همان روزهای اول پیروزی انقلاب چندین بار دست به تحرکات مرزی زد تا بهانه و انگیزه لازم را به دست آورد.

این تحرکات از تاریخ ۱۳ فروردین ماه سال ۱۳۵۸ شروع شد. در این روز شهر مهران مورد حمله هوایی عراق قرار گرفت و روز بعد یک گروه از ارتض عراق به شهر قصر شیرین حمله کردند. در ۱۸ فروردین ماه سال ۱۳۵۸ تأسیسات نفتی مهران نیز مورد حمله عراق قرار گرفت.

در بیست و چهارم خرداد سال ۱۳۵۸ نیروی هوایی عراق پاسگاه های مرزی انگیره، نی خزر و هلاله را در غرب و جنوب کشور بمباران کرد.

در چهاردهم آبان سال ۱۳۵۸ کتسولگری ایران در بصره اشغال و دو دیپلمات آن نیز بازداشت شدند که مردم کرمانشاه بلافضلله به تلافی این عمل، کتسولگری عراق در این شهر را اشغال کردند.

در چهاردهم آذر سال ۱۳۵۸ یک گردان عراقی به پایگاه مرزی ایران در منطقه امیرآباد تجاوز کردند و آنجا را تصرف کردند که مردم خرمشهر نیز به تلافی مدرسه عراقی را اشغال کردند و معلم های آن را نیز دستگیر کردند.

اوین پاسخ نهایا ۲ ساعت بعد از حمله رسانی



پیشگویی با پیشگیری



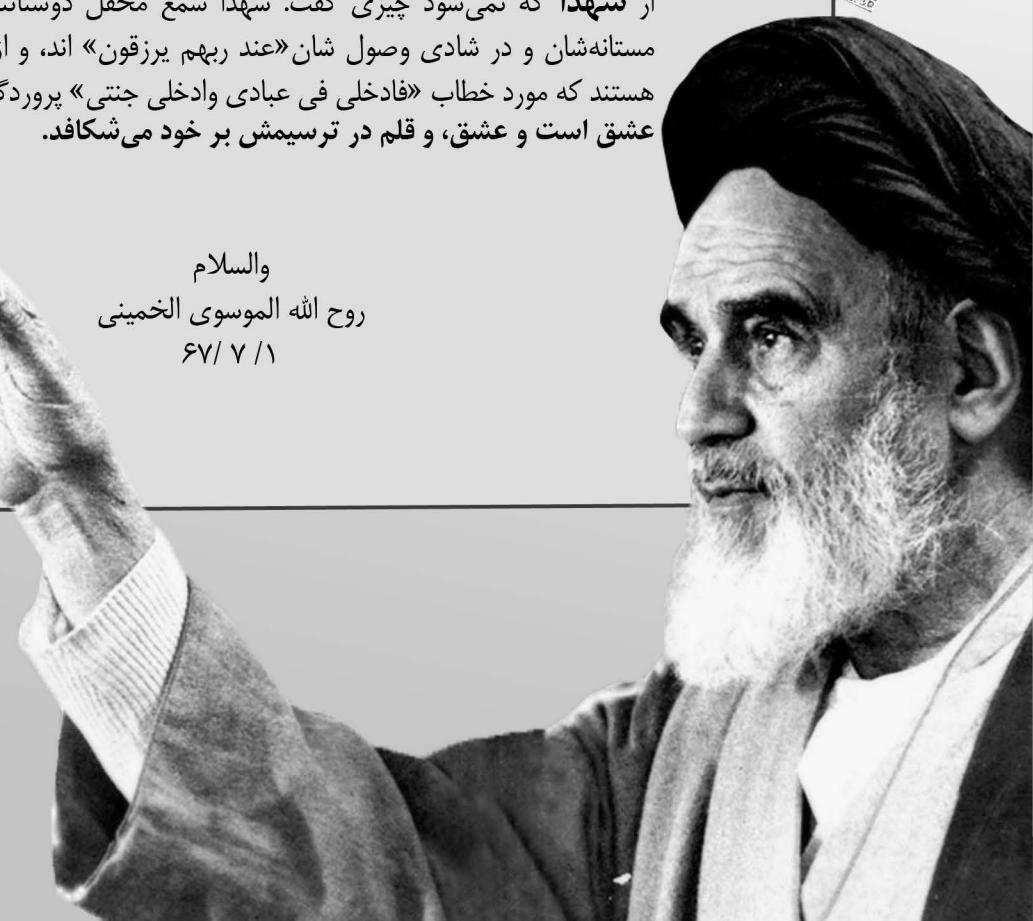
آخرین سام امام خمینی (ره) به مناسبت هفته دفاع مقدس

بسم الله الرحمن الرحيم

خداؤند! همه چیز تویی و غیر از تو همه هیچ. خداوند! تو عزیزی و غیر از تو همه ذلیل. خداوند! تو غنی‌ای و غیر از تو همه فقیر. هفتة جنگ امسال حال و هوای دیگری دارد. پس از سال‌ها دفاع مقدس یاری دین خدا صورت دیگری به خود گرفته است. آمادگی جنگی ضرورت بیشتری یافته است و دشمنان خدا و خلق خدا آنی غافل نیستند و در کمین نشسته‌اند تا آنچه را خدایی است نابود کنند. **خانواده‌های شهداء**، تا همیشه تاریخ این مشعل داران راه اولیاء افتخار روشنایی طرق الی الله را به عنده گرفته‌اند. **مجروحین و معلولین** خود چراغ هدایتی شده‌اند که در گوشه گوشه این مرز و بوم به دین باوران راه رسیدن به سعادت آخرت را نشان می‌دهند؛ راه رسیدن به خدای کعبه را. اسرا در چنگال دژخیمان، خود سرود آزادی‌اند، و احرار جهان آنان را زمزمه می‌کنند. **مفقودین عزیز محور دریای بیکران خداوندی‌اند و فرای داتی** دنیای دون در حسرت مقام والا شیان در حیرتند.

از **شهداء** که نمی‌شود چیز گفت. شهدا شمع محفل دوستانند. شهدا در قهقهه مستانه‌شان و در شادی وصول شان «عند ربهم برزقون» اند، و از نفوس مطمئنه‌ای هستند که مورد خطاب «فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» پروردگارند. اینجا صحبت عشق است و عشق، و قلم در ترسیم شکافد.

والسلام
روح الله الموسوي الخميني
٦٧ / ٧



ابتدا شماره ۱، پشت سر آن شماره ۲، پشت سر آن شماره ۳

شیرجه رفتند و تمامی بمب های خود را رها کردند. نقل می شود که خلبان هواپیمای چهارم به دلیل این که اکثر هدف ها منهدم شده بود، به سختی هدفی را پیدا و آن را منهدم می کند.

در این حمله صدمات جبران نایبیری به این پایگاه وارد شد. نکته جالب در اینجاست که حتی در این زمان هم چون کسی انتظار حمله را نداشت، حتی یک تیر هم به سوی فانتوم ها شلیک نشد.

بعد از چک کردن سیستم ها، در ساعت ۱۶:۳۰ دقیقه بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ هر چهار فروند هواپیما بر روی باند قرار گرفتند و سپس یکی پس از دیگری در دل آسمان جای گرفتند تا اولین تجربه جنگی خود را کسب کنند.

هر چهار فروند هواپیما در کنار هم از روی بندر دیلم، قروه و خسروآباد گذشتند و پس از عبور از ارondonد، وارد خاک عراق شدند و مسیر را به سمت پایگاه «شیعیه» در استان بصره پیش گرفتند. در بین راه، هواپیماها از روی پادگان های ام القصر و بصره هم گذشتند؛ ولی عراقی ها که فکر نمی کردند نیروی هواپی ارتش جمهوری اسلامی ایران در این زمان کم بتواند عملیاتی را طرح ریزی و آن را اجرا کند، در خواب فرو رفته بودند و هیچ پدافندی به سوی فانتوم ها شلیک نکرد. در این لحظات، به دلیل غروب آفتاب، تابش نور خورشید مشکلاتی را برای خلبانان به وجود آورده بود که کار را برای پیدا کردن هدف سخت می کرد. ولی تیزپروزان شجاع نیروی هواپی، به هر قیمتی که بود هدف را پیدا کردند. فانتوم ها از قاعده گرفته و از سمت چپ پایگاه برای رها کردن بمب ها شیرجه رفتند.

فانتوم به خلبانی سرلشکر خلبان شهید «خالد حیدری» و کمک سرلشکر خلبان شهید «محمد صالحی» مورد هدف موشک زمین به هوا پایگاه کوت قرار گرفت و این عزیزان همراه با جنگنده خود، در عراق جا ماندند و دوستان خود را تنها گذاشتند.

سوم شکاری به پرواز در می آمد و پایگاه هواپی کوت را بمباران می کرد.

پایگاه هواپی بوشهر آماده حمله نخست

برنامه عملیاتی به پایگاه ها ابلاغ شد. پایگاه ششم شکاری زودتر باید وارد عمل می شد پس خلبانان بلافضله کار روی نقشه و برنامه پروازی البرز را شروع نمودند و بعد از حدود نیم ساعت برنامه پروازی آماده شد و قرار شد با ۴ فروند فانتوم مسلح به بمب های ۱۰۰۰ بوندی به پایگاه شیعیه حمله کنند. خلبان ها هم انتخاب شدند که سرتیپ سپید موی «آذر» به عنوان فرمانده دسته پرواز، شهید «دژپسند» به عنوان شماره ۲، شهید یاسینی به عنوان شماره ۳، و جناب «فلی زاده» هم به عنوان شماره ۴ انتخاب شدند. سرلشکر خلبان شهید «داود اکرادی»، سرلشکر خلبان شهید «حسین خلتغیری»، سرتیپ خلبان «مسعود اقدام»، سرگرد خلبان شهید «حسن طالب مهر»، به عنوان کمک ها یا همان افسران ناوی بری در این پرواز انتخاب شدند.

شرح عملیات

بعد از چک کردن سیستم ها، در ساعت ۱۶:۳۰ دقیقه بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ هر چهار فروند هواپیما بر روی باند قرار گرفتند و سپس یکی پس از دیگری در دل آسمان جای گرفتند تا اولین تجربه جنگی خود را کسب کنند.

هر چهار فروند هواپیما در کنار هم از روی بندر دیلم، قروه و خسروآباد گذشتند و پس از عبور از ارondonد، وارد خاک عراق شدند و مسیر را به سمت پایگاه «شیعیه» در استان بصره پیش گرفتند. در بین راه، هواپیماها از روی پادگان های ام القصر و بصره هم گذشتند؛ ولی عراقی ها که فکر نمی کردند نیروی هواپی ارتش جمهوری اسلامی ایران در این زمان کم بتواند عملیاتی را طرح ریزی و آن را اجرا کند، در خواب فرو رفته بودند و هیچ پدافندی به سوی فانتوم ها شلیک نکرد. در این لحظات، به دلیل غروب آفتاب، تابش نور خورشید مشکلاتی را برای خلبانان به وجود آورده بود که کار را برای پیدا کردن هدف سخت می کرد. ولی تیزپروزان شجاع نیروی هواپی، به هر قیمتی که بود هدف را پیدا کردند. فانتوم ها از قاعده گرفته و از سمت چپ پایگاه برای رها کردن بمب ها شیرجه رفتند.



امام خمینی رحمة الله عليه:

«این وصیتname هایی که این عزیزان می نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید که قبول کنید، یک روز هم یکی از این وصیت نامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر کنید.»

صحیفة نور/ ج ۱۵ / ص ۳۲

مقام معظم رهبری:

«این وصیتname هایی که امام می فرمودند بخوانید. من به توصیه ایشان خلیل عمل کرده ام. هر چه از این وصیتname های همین بچه های شهید به دستم رسیده، غالباً من اینها را خوانده ام. چیزهای عجیبی است. ما واقعاً از این وصیتname ها درس می گیریم.»



وصیت نامه

دانش آموز بسیجی

شهید محمدحسین دهقانی تفتی

فرزند عباس

بریز و استوار در مقابل حوادث و مشکلات انقلاب باش و به حرف این و آن گوش نده؛ بلکه فقط گوش به فرمان رهبر عزیzman نائب امام زمان(عج) باشید. و از خواهانم انتظارم این است که همین جور که تا الان حجاب اسلامی را رعایت کرده اند، باز هم رعایت کنند و با هر که می خواهد با این کارش به این انقلاب عزیzman لعله ای وارد کنند، مبارزه کنند و جلویش بایستند و با این کار خود مشت محکمی به دهان ابرقدرتها و منافقین و ملحدين بکویند.

و از برادرم علی و خواهانم خواهش دارم که با درس خواندن خود فردی مفید برای این جامعه باشند تا خودکاری فردای این مرز و بوم موثر و مفید باشند. انشاء الله. و از برادرم علی می خواهم که دنباله رو راه برادرت باش و نگذار اسلحه ام به زمین بماند.

و تنها پیام به این ملت شریف و شهید پور این است که فقط گوش به فرمان امام باشند و کسانی که توانایی رفتن به ججهه ها را دارند بروند و کسانی که توانایی رفتن را ندارند در پشت جبهه به جنگ کمک کنند تا پرچم پر افتخار اسلام در سرتاسر جهان برافراشته شود. انشاء الله.

وصیتم این است به پدر و مادرم که مطمئن باشید که اگر به این فیض عظیم رسیدم، مطمئناً سلام شما را به جoad پسردایی و آقا رسول و محمدحسین خواهمن رساند. فقط دعا کنید برای من.

وصیتم این است به پدر که پدرجان! اگر من لایق بودم از شما می خواهم که دوچرخه ام را بفروشید و پولش را بدھید به ججهه و از پولی که در بانک دارم خمس و سههم امامش را پردازید و از مابقی آن برایم عمام روزه و یک سال نماز انجام دهید و مبلغ ۱۰۰۰ تومان را برای رد مظلالم بپردازید. و در ضمن خمس ساعت عراقی را پردازید و خودتان هر کار خواستید بکنید و اون یکی ساعتم را هم همین طور هر کار خودتان خواستید بکنید. اگر خواستید یا بدھید به ججهه یا این که بین خواهان به یکی بدھید. خوب دیگر چیزی که ندارم فقط باز هم از شما التماس دعا دارم. در ضمن از همه برای من طلب بخشش و آمرزش بطلبید؛ اول خدا بعد هم بنده خدا.

خوب فقط دعا به جان امام و دعا برای پیروزی رزمدگان و کمک به آنها را از یاد نبرید که امام عزیzman فرمودند امروز جنگ در رأس همه امور است.

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

هم خون خویش را به دریای خون
تقدیم شده بوسیله اباعبدالله
الحسین(ع) به پیشگاه باری تعالی
متصل ساخته و امیدوارم خدا و رسول
اکرم (ص) و امامان عزیز و پدر و مادر
ارجمندم را بتوانم از خود راضی سازم؛
زیرا این خون راهی جز در جریان
گرفتن از نهر شهادت به دریای پربار
رحمت ایزدی ندارد. باید به این
موضوع افتخار کنم که خانواده ام با
عشقی خاص مرا پرورد و راهی ججهه
ساخت که در این باره از خداوند عظیم
درخواست بزرگ ترین اجر را بر ایشان
داشته و آرزو دارم مادرم همگام با
پدرم از اقیانوس صیر خداوندی بهره
گرفته و با استواری خویش خد
انقلاب را بیش از پیش شکست
بدهن.

ای مادر! بدان که من امانتی بیش
نودم از سوی حضرت باری تعالی و
خلاصه یک روزی خواه ناخواه باید
این امانت را رد می کردی و حال چه
بهتر که این امانت را در راه خودش به
میدان فرستادی تا اگر لیاقت داشتم
در راه او جان فشانی کنم و از قرآن و
رسولش حمایت کنم. و می دانم ای
مادر! چه زحماتی برایم کشیده اید؛
ولی بدان که اجر و مزدش را از
فاطمه زهرا(س) و خداوند خواهی
گرفت و تنها آرزویم این است که اگر
لایق این بودم که از این فیض عظیم
بهره مند شوم، برای من گریه نکن،
بلکه برای مظلومیت و غریبی آقا و
مولای مان امام حسین (ع) و
خواهش زینب کبری (س) اشک

به نام خدا و برای خدا و به یاد شهیدان.

گوش کن ای مادر، از پشت سنگر وصیت نامه می نویسم؛ با چشم انداز.
اول سلام به روی ماهت. دوم قسم به قلب پاکت؛ برای من نگران نباش.
هوای تو، توی قلبم می زند پر.

شب ها که خواب ندارم، ترا تو خواب می بینم
از غنچه های سنگر گل فشنگ می چینم
بسیم الله الرحمن الرحيم
(یا ایها الذين آمنوا اطیعوا الله ورسوله ولا تولوا عنہ واتهم تسمعون) انفال ۲۰/
ای آنان که ایمان آورده اید فرمان برد خدا و پیغمبرش را و بر نگردید از او
و شما می شنوید.

(ولاتكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون) انفال ۲۱/
و نباشید مانند آنان که گفتند شنیدیم و نمی شنوند ایشان.
(واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجرا عظیم) انفال ۲۸/
و بدانید که مال های شما و فرزندان شما فتنه است و همانا خدا نزد
و است پاداشی بزرگ.

قال رسول الله(ص): «اغزوا تورثوا ایناکم مجدا»
حضرت پیامبر اکرم(ص) فرمود: بجنگید و برای فرزندان خودتان عظمت و
افتخار به ارت بگذارید.

(الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، اياك نعبد واياك
نستعين، اهدانا الصراط المستقيم، صراط الذين انعمت عليهم غير المضطرب
عليهم والضلالين)

با شهادت بیان شده در اذان و اقامه نماز که در میانه قلیم همیشه به دشمن
نفس اعلان موجودیت انسان و انسانیت هدیه از طرف خداوند را می نماید
بنا به حکم شرافت و تقوی در هر انسان می بایست بر علیه ظلم و ستم قیام
نموده و راه پیشرفت و قیام بر علیه طاغوت را به مستضعفان راهنمایی کرده
و اوج قدرت اسلام را بر اوجهالان زمان اثبات می ساختم.

آری، بند پرورش یافته در سایه خداوند و الطاف حضرت رسول اکرم (ص)
و امامان علیهم السلام و حمایت حضرت صاحب الامر امام زمان(عج) جهت
انجام و اجرای امر ولایت فقیه زمان نائب ولیعصر(عج) امام خمینی رو بسوی
جهجهه حق علیه باطل نموده ام.

این حقیر: محمدحسین، شهرت: دهقان، پدر: عباس، شناسنامه: ۴۸۲۸ متوسط
سال ۱۳۴۹ از قم با علم و آگاهی این مطلب که امام فرموده شهادت خط
سرخ آل محمد(ص) است و اسلام درخت پر شمرش جهت اطعام مستضعفین
روزگار از میوه شهادت، شجاعت، ایثار حسین گونه احتیاج به خون دارد و من



یک بار همراه پدرم در یک میهمانی که به تنوع غذایی سفره مشهور بود، شرکت کرد. وقایی برگشتند، مادرم از او پرسید که از کدام نوع غذا خورده است و آقا موسی جواب داد که فقط یک نوع غذا خورده است، زیرا یک نوع غذا، آدمی را هم سیر می‌کند و هم گوارانتر است، در حالی که تناول غذایی متنوع باعث سوء‌هاضمه می‌شود و لذتی در آن نیست.

- ما عادت داشتیم برای گردش و تفریح به بیرون شهر برویم. در یکی از این گردش‌ها آقا موسی از من جدا شد و سراغ عده‌ای از بچه‌ها رفت و مدتی در کنار آنان نشست و سپس برگشت. با تعجب از این رفتار ایشان سؤال کردم، چرا که آن بچه‌ها غریب بودند و با ما نسبتی نداشتند. ایشان جواب دادند: رفتنم نصیحت شان کنم تا مبادا بازی‌شان به قمار منجر شود.

امام موسی صدر همواره برای نصیحت کردن، یا به تعییر دقیق‌تر، امر به معروف، پیشقدم بود. روزی در حمام بودیم که مردی وارد شد و با کفش چوپین خود، مرتب سر و صدا می‌کرد، در حالی که ما با پای برنه رفت و آمد می‌کردیم، آقا موسی از وی دلیل این کار را پرسید. مرد جواب داد که حمام نایاک و نجس است. امام همواره مقاومت عجیبی در برابر وسوسات در شرایط طهارت و عبادت از خود نشان می‌داد، لذا با آن مرد بحث و گفتگو کرد به این امید که وسوسات او را برطرف سازد.

سید علی صدر، برادر امام موسی صدر / کتاب گذارها و خاطره‌ها، ص ۴۹ - ۵۲

حضرت امام خمینی(ره): «آقای صدر یک مردی است که من می‌توانم بگویم او را بزرگ کرده‌ام و به منزله یک اولاد عزیز است برای من، و من امیدوارم که ان شاء الله ایشان با سلامت برگردند به محل خودشان و بسیار مورد تأسف است که ایشان را ما الان نمی‌بینیم در بین خودمان!»



من با او به آنجا رفتم. هنگامی که سخنرانی تمام شد و می‌خواستیم برگردیم یکی از کشیش‌ها دستم را گرفت و گفت: «این انسان امتداد روح مسیح است.»

همواره در جلسات و گفت‌وگوهایمان احساس می‌کردم او بسیار روح بزرگ دارد و در اوج است و در او تعصب نیست و بین انسان‌ها تفاوت قاتل نیست. در سینه، قلبی آکنده از محبت و برادری و بزرگواری و وطن‌دوستی دارد؛ همان طور که آن پدر روحانی به من گفته بود و به این دلیل معتقدم مسیحیان هم همان قدر با فقدان او ضرر کردد که شیعیان ضرر کردن.

اگوست باخوس، نماینده سابق مجلس لبنان، خبرگزاری فارس

- علت آنکه آقای صدر به لبی رفتند این بود که از ایشان برای شرکت در جشن اقلالهای لبی دعوت شده بود. ایشان با توجه به اختلافات شان با فدائی، در رفتنه به لبی تردید داشتند. با یکی دو تن از سران کشورهای مسلمان مشورت کردند. از قراری که بنده اطلاع پیدا کردم، حافظ اسد به ایشان گفته بود که نروند. اما رئیس‌جمهور وقت الجزایر اظهار داشته بودند که من ترتیبی داده‌ام که مسئله‌ای پیش نیاید و آقای قذافی‌الآن با همه صداقت! منتظر شماست. ایشان سرانجام هم با تردید به این سفر رفتند، چرا که شقاوت قذافی برایش روش بود و کارهای خشن سیاسی او را در لبنان می‌شناخت. البته اختلاف این دون صرفاً اختلاف مذهبی نبود. قذافی منکر جاودانگی قرآن بود؛ قرآنی که ما می‌پذیریم. او می‌گفت که قرآن مربوط به زمان خودش است و احکام اسلامی هم مربوط به زمان خودش... این ها امروزه مشکل ما را حل نمی‌کنند و اکنون من هستم که ولی امر هستم و باید قوانین اسلامی را وضع کنم. در همین خصوص دو سه کتاب نیز نوشته است یا برایش نوشته‌اند. برای مثال می‌گوید که تمامی آیات قرآن که با کلمه «قل» شروع می‌شود، باید حذف شوند، چرا که اینها خطاب به حضرت رسول است و ما مخاطب آن نیستیم. آقای صدر هم در یک جلسه به او گفته بودند که اگر تو بخواهی منکر احکام اسلام و قرآن بشوی به این معنی است که از نظر ولادت هم به مشکل برهمی خوری! این جمله خیلی به قذافی برخورده بود. بنده معتقد هستم که اینگونه مسائل همه جنبی است و شاید هم هیچ‌گونه مسئله شخصی یا خصوصی در بین نبوده است. قذافی در واقع دستوری را اجرا کرده بود.

در حقیقت او بهترین کسی بود که می‌توانست این کار را انجام دهد. حجت‌الاسلام والسلیمان دترکلی اکبر صافی، شوهر امام موسی صدر / پادشاه امام موسی صدر، ص ۱۵۴

- روحیه‌اش بسیار روحانی بود، هم سیاسی بود و هم روحانی. با این که رئیس مجلس اسلامی اعلای شیعیان و مسئول سازمان بود، خیلی خوش‌آلاق و خاکی بود. یک بار روی خاک نشسته بود به او گفتم جای سیدِ ما بالاتر از روی خاک نشستن است. او جواب داد ما خاکی هستیم. ما به ابوتراب علی این ایطالب صلوات‌الله علیه مناسب هستیم و بر ما واجب است که آماده باشیم تا جایگاه خودمان را روی خاک سنگرها حفظ کنیم. سنگرها جبهه‌جنگ، سنگرهای دفاع از سرزمین و کرامت مقدس‌مان. حرکت سید موسی این گونه بود و امکان تاثیرگذاری فراوانی داشت. به همین دلیل دیگران از او می‌ترسیدند و به مقابله با او پرداختند و در راه نایدید کردند او، به طریقی که می‌دانید، کار کردند.

سید حسین موسوی (ابو‌مشام)، عضو شورای فرماندهی حزب الله لبنان، منبع: گفتگوهای موسوی روابط فتح - او آن گونه که مناسب وی بود و با طبیعت بشری هم مخالف نبود، رفتار می‌کرد؛ هرجند آن رفتار مخالف عرف باشد. مثلاً در مهمانی‌هایی که چندین نوع غذا بر سر سفره می‌گذاشتند، هیچگاه اختیار از کف نمی‌داد و ضروری نمی‌دانست که برای احترام به میزبان، از همه انواع غذایها بخورد.

«بوشریه» سرقت شد و به آتش کشیده شد. در حالی که بر تخته سیاه مدرسه کلیسا، عبارت «لا اله الا الله» را نوشته بودند. این حادثه فضای بسیار مسومی علیه شیعیان و مسلمانان ایجاد کرد و منطقه را متشنج ساخت. پس از آن امام صدر با من تماس گرفت و از من خواست در سد بوشیره (منطقه مسیحی) و در محلی که قرار بود مسجد بسازند به دیدارش بروم. آنجا در حضور جمیعت فراوان از شیعیان چین گفت: «امروز می‌خواهیم پول جمع کنیم، اما هرچه جمع شود از این کار هوشمندانه او مرهمی بر مسجد و این کلیسای مارمارون نصف می‌کنیم!» این کار هوشمندانه او مرهمی بر زخم مسیحیان بود و به سرعت آرامش را به منطقه بازگرداند. چند وقت بعد معلوم شد کسی که آن کار را کرده بود، یک مسیحی بوده که می‌خواسته فتنه درست کند. ارتباط‌ها و تماس‌های ما ادامه یافت تا این که من برای نمایندگی مجلس از آن منطقه نامزد شدم. تمامی اهالی شیعه منطقه دوره برم جمع شدند و از من حمایت کردند و امام صدر مرا نامزد شیعیان در منطقه نامید و همین باعث شد تا با رأی بالایی به عنوان کاندیدای مستقل به مجلس بروم و به عنوان رئیس تجمع نمایندگان جدید انتخاب شوم. پس از آن بود که یک بار ایام صدر را برای شام به خانه‌ام دعوت کرد و بسیاری از نمایندگان مستقل هم جمع بودند. یادم هست همسرم «نادیا»، تابلوی صلیب را بالای در ورودی قرار داده بود. امام صدر که آمد مرا صدا زد و از عکاس‌ها خواست از ما زیر صلیب عکس بگیرند و بعد شروع کرد دریاره نزدیکی بین اسلام و مسیحیت برای نمایندگان مجلس صحبت کردن و آیاتی از قرآن برایشان تلاوت کرد. چندی بعد مطلع شدم که ایشان قرار است در کلیسا پدران «کبوشی» سخنرانی معرفت و تاریخی با عنوان «ادیان در خدمت انسان» که برای نخستین بار در تاریخ کلیسا، یک روحانی مسلمان در روز یکشنبه در محراب کلیسا برای مسیحیان موعظه کرد و عکس ایشان به شکل گسترش منتشر شد.

این روزها با تحولاتی که در جهان اسلام رخ نموده است نام و یاد «سید موسی صدر» بیشتر فکر و گوش مان را می‌نوارد. تحولات لبی و سالروز ریویه شدن امام موسی صدر بهانه‌ای شد تا خاطراتی را از ایشان بازگو کنیم.

- زمانی که شهردار «جدیده» بودم و به کار و کالت و رسیدگی به مسائل حقوق شهروندان اشتغال داشتم به خاطر پیگیری کار اداری اسفه به کاخ ریاست جمهوری می‌رفتم. روزی به امام صدر برخوردم. او با این که برای اولین بار مرا می‌دید مرا به گرمی در آغوش گرفت و گفت: من تو را از خودت بهتر می‌شناسم! شیعیان ساکن در برج حمود (منطقه مسیحی) به من گفته‌اند تو چگونه آنها را مانند فرزندان خود حمایت می‌کنی و میان آنها و یک مسیحی مارونی فرق نمی‌گذاری. سپس شروع کرد به نام بردن از خانواده‌های شیعه آن مناطق و یک یک ایشان را درست می‌شناخت. او ادامه داد: ما همه باید دست به دست هم بدهیم و با هم برای خدمت مشترک به نزدیکی بین مذاهب و ایجاد زمینه زندگی مشترک میان آنها تلاش کنیم. چند روز بعد ناگهان کلیسای «مارمارون» در

وقتی که یاد تو در دل می‌نشینید، دل به احترام حضورت تمام قد می‌ایستند و خیال به امامت سبز نگاهت قامت می‌بندند. مردم بدین شکوه، مردی نستوه که رد پای نگاهت مردآفرین و فتوت را است. تو هزار پرسش بی‌پاسخی و هزار حیرت بی‌انجام که آینه‌ها را می‌بینند خویش کرده‌ای. چگونه دریابی در دلی سکنی گزیده است و چگونه اقیانوسی در نگاهی موج می‌زنند.

موسای عصر ما، قصر هزاران فرعون را سپاه ترکان تو در رهم شکسته است. مسیح تر از تو کیست در این جهان یهودایی و احمدی تر از تو کیست در این دنیا بولهی؟ من جای پای مهر و صفاتی را در کوچه لبنان در خانه خانه بیرون، به چشم دیده‌ام و دیده‌ام که مردم لبنان، فرزانگان مردم لبنان، گرد عبور خاطره‌های را بر چشم‌های منتظر خویش سرمه می‌کنند. من دیده‌ام که مادران عرب تو را از فرزندان خویش دوست‌تر می‌دارند و کودکان، نگاه پدرانه و دست‌های مهربانی را بر بوم رویاهای آبی خویش ترسیم می‌کنند و دختران به شوالی اسمنایت تیرک می‌جویند و مردان تو را اسطوره‌ای پرستیدنی می‌شمارند.

ای مردترین، مرد روزگار! توبی که زمین برایت زندان می‌نمود و جهان چون کفشه کوچکی بر پاهای مردانهات تنگی می‌کرد. در حیرتم که چگونه میله‌های زندان را تاب می‌اوری و شکوه نمی‌کنی، اما... اما... موسی تربیت کلیم! یقین دارم که روزی از «طور» بازخواهی گشت و بر صدر خواهی نشست. یقین دارم که با مسیح دوباره ظهورخواهی کرد و به امامت مهدی موعود، قامت خواهی بست. «برونه بعیداً و نزهه قریباً» سیدمه‌دی شجاعی



ماجرای حضور رهبر انقلاب در
جهههای پیش از راهیان نور و دوران
رهبری ایشان است؛ حتی پیش از
ریاست جمهوری، ایشان بارها به
جهههای آمده بودند. آقا در همان

اوائل جنگ با حکم امام(ره) در جبهههای بودند. در آن زمان مسئولیت دفتر مشاور نظامی امام(ره) در ارتش به عهده ایشان بود. بعد از آن هم دوباره با حکم دیگری از امام(ره) همراه با شهید چمران در شورای عالی دفاع بودند که بارها در کنار هم در جبهههای حضور داشتند.



در دوره ریاست جمهوری ایشان به خاطر کارهای کشور و نیز نهی حضرت امام(ره) به خاطر مسائل حفاظتی، این هدایت را از طریق وزارت دفاع تعقیب هست محمود مدام یادآوری می کرد: نکته از این پسته ها بخوری! اگه ساخته ای از زیر چکش در می رفت و این طرف می افتاد، تا پیداش نمی کرد و نمی ریخت روی بقیه پسته ها، خاطرش جمع نمی شد. موقع حساب کتاب که می شد، صاحب پسته ها پول کمتری به ما می داد؛ محمود هم مثل من دل خوشی از او نداشت؛ ولی هر بار، از ش رضایت می گرفت و می گفت: آقا راضی باشین اگه کم و زیادی شده.

طاهره کاوه
- یک زن و مرد آمریکایی با سگشان آمدند داخل مغازه تا سیگار بخرند.
- از سر شب حالتی داشت که احساس می کرد
- می خواهد چیزی به من بگوید، بالاخره سر صحبت را
- باز کرد و گفت: بابا! خبرداری که ضدانقلاب تو
- کردستان خیلی شلوغ کرده؟ اگه بخوان برم اونجا، شما
- اجازه می دی؟ گفتم: بله. اجازه می دم، چرا که نه،
- فرمان امامه همه باید بروم دفاع کنیم. پرسید:
- می دونیں اونجا چه وضعیتی داره؟ جنگ، جنگ
- نامردی؛ احتمال برگشت خیلی ضعیفه. با خنده گفتم:
- می دونم، برای این که خیالش را راحت کنم، ادامه
- دادم: از همان روز اولی که به دنیا آمدی، با خدا عهد
- کردم که تو را وقف راه دین و حق کنم. اصلاً آرزوی
- من این بود که تو توی این راه باشی؛ برو به امان خدا
- پسرم. گل از گلش شکفت. خنده و صورتم را بوسید.
- بعدها به یکی از خواهرانش گفته بود: آن شب آفاجان،
- امتحان الهی اش را خوب پس داد.
- محمد کاوه «پدر شهید»



این بیانیه هم به عنوان رئیس
جمهور و هم امام جمعه تهران
صادر شد. البته تأکید و مانور
اصلی شان بر قسمت دوم بود، چرا
که جنبه مردمی و عمومی اش
پررنگ‌تر بود. نکته دیگر آن هم این
بود که ائمه جمعه باید مردم را
بسیج می کردند.



در اواخر جنگ هم حضرت آقا حضوری نسبتاً
- طولانی در جبهههای داشتند و تمام یگانها را
- از نزدیک بازرسی می کردند. ایشان کاملاً
- سعی می کردند آمادگی نبروها را حفظ کنند و
- بالا برند. همین اواخر جنگ هم چندین بار
- آقا به طور جدی در معرض خطر قرار گرفتند.
- مثلاً در دزی در حال سخنرانی بودند که
- همان نقطه بمباران شد.



باز در یک قرارگاه دیگری
(بیمارستان فاطمه‌الزهراء)
ایشان در حال صحبت
بودند که دشمن آنجا را
مورد حمله قرار داد. یعنی
کاملاً مشخص بود که
دشمن اوضاع را رصد
می کرد و دنبال این بود که



شخصیت‌های مؤثری را که به جبهه می آیند، هدف
قرار دهد. این حضور بی‌محابا و کاملاً شجاعانه رهبر
انقلاب، خودش یک پشتونه معنوی و قوت روحی
برای رزمدانگان بود.

یک جوان مسلمان ایده‌آل





- وقتی از شناسایی برمی گشتیم به محمود گفتیم: این برگ های بلوط که توی راهمنو، فردا شب ممکنه کار دستمون بده ها. لبختد معنی داری زد و گفت: این دیگه دست ما نیست، کس دیگه ای عملیات رو هدایت می کنه. شب عملیات، دلجه همه وجود را گرفته بود. فکر عبور چند گردان سیصد نفره از روی برگ های خشک، عذایم می داد. آسمان صاف بود و پرستاره، نور مهتاب همه جا روشن کرده بود. هنوز از خط خودی فاصله نگرفته بودیم که زیر نور جاده خودکشی بود. همان منطقه را یک دست تاریک کرد و به دنبال آن رعد و برق و باران شروع شد. حالا دیگر نه نگران عبور از روی برگ های خشک بودم، نه دلوایس نور مهتاب و دید عراقی ها.

شهید اصغر رمضانی

- من تمام صحنه وداع کاوه در شب عملیات «کربلای ۲» یاد هست. در سنگر قرارگاه تاکتیکی بودیم که آماده رفتن به خط مقدم شد. چندین نفر از جمله سردار منصوری و مجید ایافت چلویش را گرفتند تا مانع رفتنش بشوند. حتی مجید ایافت با تهدید گفت: اسلحه می کشم، نمی گذارم بروی؛ اما کاوه با اصرار گفت: این صلاح امام زمان (عج)، امام رضا (ع) و حضرت امام است که من باید بروم. رفت و این آخرین دیدار دوستان و همزمانش با کاوه بود.

- آقای رحیم صفوی پرسید: اسمنتون چیه؟ محمود گفت: کاوه هستم. تا اسم کاوه را شنید چند لحظه مات و مبهوت خیره شد به محمود، بعد هم به دقت شکل و شمایلش را نگاه کرد. اسم و آوازه کاوه حتی تا ستاد کل سپاه هم رسیده بود. آقا رحیم بدون معطلي دستش را دراز کرد و محکم محمود را گرفت، گفت: شما حق ندارین برید جبهه جنوب، باید از همینجا برگردید کردستان! محمود گفت: مشکلاتی تو کردستان جلو راهمنون هست که ما رو تو تنگنا گذاشته و نمی تونیم اون طور که باید اونجا کار کنیم.

پرسید: چه مشکلاتی؟ محمود گفت: تو خود سپاه یک سری مشکلات داریم؛ ادوات و مسئولین هم از ما پشتیبانی نمی کنند، بعضی وقت ها هم سد راهمنون می شن. آقا رحیم گفت: شما برگردید کردستان، بنده از همین حالا به شما اختیار تام می دهم، هر اداره و مسئولی که همکاری نکرد، کافیه فقط معرفی اش کنی تا باهاش برخورد لازم را بکنیم، محمود گفت: پس احازه بدین برای سه ماه هم که شده برم جنوب، عملیات که تمام شد بر می گردم. آقا رحیم جمله ای گفت: که دیگه محمود ساكت شد. گفت: آقای کاوه! اصلاً برای سه روز هم شما را نمی گذاریم برید جنوب، همین الان مستقیم برید کردستان.



مقام معظم رهبری:
خدرا سپاسگزاریم که توفیق دست داد تا شما عزیزان لشکر ویژه شهدا را در مقرّتان زیارت کردم آرزوی بود و یاد نیکی از شماها در دل ما، در زمان اوایل تشکیل این تیپ و لشکر هر چه ما شنیده بودیم تعریف و تمجید و ستایش قهرمانی ها و شجاعت های این لشکر بود. البته حقیقتاً با همه دل عرض می کنم جای این شهید عزیzman خالی است. شهید محمود کاوه و همه شهدا، چه سرداران و چه بقیه برادرانی که به شهادت رسیده اند؛ اما خوب بعضی ها را انسان از نزدیک می شناسد، فضایل آنها را می داند، ارزش هایی را که گاهی در یک انسان، در یک جوان جمع شده از نزدیک لمس می کند و ای عزیزان محمود کاوه از این قبیل بود. در او ارزش هایی بود که برای یک جوان مسلمان ایده آل بود... فراموش نمی کنم همین شهید محمود کاوه بچه ای بود، پدرش دستش را می گرفت، او را به مسجدی که من آنجا صحبت می کردم و تفسیر می گفتیم می آورد. جوان ها پرواز کردند و ما ماندیم (گریه رهبر و حضار) بچه ها بزرگ شده اند. قدر آنها را بدانیم. کم سعادتی ماست، ما که به اصطلاح پیشکشوت آنها بودیم ماندیم، همچنان در لجن و در عالم ماده.



- فهمیدیم عده ای تو مجلس عروسی شان، علاوه بر انجام کارهای ناشایست، برای مردم هم ایجاد مراجعت کرده اند. محمود سریع یک گروه از بچه های سپاه را فرستاد آنجا؛ که چند نفری را که مست بودند، گرفتند و آوردند. مدتها گذشت تا آقای معصوم زاده(۱) برای هر کدام شان یک حکم صادر کرد. یکی از مجرمان، مردی بود که فروشگاه لوازم یدکی داشت و ما مشتری دائم اش بودیم؛ مدام می گفت: «من بهتون خدمت می کنم، لوازم برآتون می خرم، بیخشید!» همه می دانستند محمود این جور وقت ها ملاحظه غریبی ها را نمی کند. برای همین گفت: «بخوابانید، شلاقش را بزنید». به خاطر دارم یکی دیگر از آنها رئیس بانک بود. می گفت: به همه شماها وام می دهم، هر کاری از دستم بر بیاد، برآتون انجام می دم، فقط این بار رو ندیده بگیرین. محمود گفت: کسی اینجا محتاج وام و پول شما نیست، حکمی را که برات صادر شده اجرا می کنیم، نه کمتر نه بیشتر.

حسن معدنی

1- از قصاصات دادگستری سنتنچ.
وقتی خبر شهادت قمی تو بچه ها پیچید، به قدری تو روحیه شان اثر کرد که همه زمین گیر شدند. تو یک بلا تکلیفی شدید به سر می بردیم که ناگهان محمود رسید. فکرش را هم نمی کردیم که به این سرعت خودش را برساند، آن هم با دست مجروحی که چند روز پیش توی عملیات «لیله القرد» گلوله خورده بود. سریع پیاده شد و بدون معطلي داد زد: شما چرا نشستید؟ بالله! بلند شید و بعد خودش از همان روی جاده شروع کرد به دویدن به سمت ضد انقلاب؛ گویی همه جان تازه ای گرفته بودند، نه تنها نیروها را از زمین بلند کرد، بلکه به آنها حالت تهاجمی هم داد، داشت با بی سیم صحبت می کرد که بازویش تیر خورد، چیزی نگفت؛ اما خون همه استینشن را سرخ کرد، حالا دیگر نیروهای کمکی رسیده بودند و دوشکاچی ها هم کشیده بودند جلو. حضور پرصلابت محمود و تدابیر ویژه او کار خودش را کرده بود. آن روز تا قبل از غروب کار یک سره شد و باقیمانده نیروهای ضد انقلاب با بجا گذاشتن کلی تلفات، فرار را برقرار ترجیح دادند.

حسن عmadالاسلامی



یکی از بچه ها به شوخی پتویش را پرت کرد طرفم، اسلحه از دوش افتاد و خورد توی سر کاوه. کم مانده بود سکته کنم؛ سر محمود شکسته بود و داشت خون می آمد. با خودم گفتم: الان است که یک برخورد ناجوری با من بکند. چون خودم را بی تقصیر می دانستم، آماده شدم که اگر حرفی، چیزی گفت، جوابش را بدhem. کاملاً خلاف انتظار عمل کرد؛ یک دستمال از تو جیش در آورد، گذاشت رو زخم سرش و بعد از سالن رفت بیرون. این برخورد از صد تا توکوشی برایم سخت تر بود. دنبالش دویدم. در حالی که دلم می سوخت، با ناراحتی گفتم: آخه یه حرفی بزن، چیزی بگو، همانطور که می خنده گفت: مگه چی شده؟ گفتم: من زدم سرت رو شکستم، تو حتی نگاه نکردی بینی کار کی بوده. همان طور که خون ها را پاک می کرد، گفت: اینجا کردستانه، از این خون ها باید ریخته بشه، این که چیزی نیست. چنان مرا شیفته خودش کرد که بعدها اگر می گفت: بمیر، می مردم.

ابراهیم پورخسروانی

- بلندی های «سر(۱)» دست ضد انقلاب بود، از آنجا دید خوبی روی ما داشتند. آتش سنگینی طرفمان می ریختند، طوری که سرت را نمی توانستی بالا بگیری. همه خوباید بودن روی زمین. برای این که نیروها را تحت کنترل داشته باشم به حالت نیم خیز بودم، ناگهان از پشت، دست سنگینی را بر شانه ام احسان کردم؛ برگشتم دیدم محمود است. جلوی آن همه تیر و گلوله، صاف ایستاده بود. آدم بگوییم سرت را خم کن، دیدم دارد بد جوگی نگاهم می کند. گفت: داؤدی این چه وضعیه؟ خجالت بکش. چشمانش از خشم می درخشید. با صدایی که به فریاد می ماند، گفت: نکردی اگه سرت رو پایین بیاری، نیروهای منطقه را خالی می کنن؟ بعد هم، بدون توجه به آن همه تیر و گلوله که به طرفش می آمد، به سمت جلو حرکت کرد. عملیات تمام شده بود که دیدمش، دستی به شانه ام زد و گفت: ضد انقلاب ارزش این رو نداره که جلویش سرت خم کنی.

1- از پایگاهی اصلی ضد انقلاب بود که در حد فاصل شهرهای سقز - بوکان قرار دارد.





پرسش و پاسخ در خصوصیت شهدا و شهادت

با توجه به اینکه شهدا در همه جا حضور دارند و دعاها می‌شنوند
چه لزومی دارد که ما سر قبر آنان برویم؟

علت یا علل زیارت بزرگانی همچون شهدا چیست؟

حدیث یا احادیثی راجع به زیارت قبور مؤمنین بکویید، لطفاً از منابع اهل تسنن باشد؟

چرا ما به زیارت شهدا می‌رومی؟ چرا ما آنان را وسیله و واسطه قرار می‌دهیم؟

البته فوائد زیارت در این امر خلاصه نمی‌شود و از آن جمله است تعظیم و اکرام صاحبان آن قبور مشرفه و ایجاد تکافل و تعامل اجتماعی و فراهم شدن زمینه‌های انتقال فرهنگ شهدا در توده های مردم و... همان طوری که به بهانه حضور خدا در همه جا نمی‌توان از رفتن به مسجد و یا رفتن به حج و زیارت خانه خدا چشم پوشی کرد چه اینکه فوائد حضور در آن اماکن تنها اختصاص به ایجاد ارتباط با خدا ندارد.
(۱) رک کتاب معاد از دیدگاه امام خمینی ص ۷۲ به بعد

پرسش:
با توجه به اینکه شهدا در همه جا حضور دارند و دعاها می‌شنوند چه لزومی دارد که ما سر قبر آنان برویم؟
پاسخ:

درست است که شهدا می‌توانند در همه جا حضور داشته باشند. خصوصاً بعد از حیات دنیوی و رهایی از این قیودات، با همه عالم در ارتباط هستند. ولی روح آدمی بعد از مرگ به بدن خود نوعی علاقه دارد، اگر چه حقیقت این نوع علاقه و ارتباط بر ما مکشوف نباشد و ما ادله نقلی فراوانی داریم که تشویق به زیارت شهدا و اولیای الهی خصوصاً قبور ائمه علیهم السلام و قبر و روضه منوره پیامبر اکرم(ص) شده است. مرحوم محقق داماد گفته است که روح با بدن دو نوع علاقه دارد. الف: علاقه صوری ب: علاقه مادی. با مرگ علاقه صوری از بین رفته ولی علاقه مادی باقی می‌ماند.(۱)
علاوه زیارت قبور شهدا فوائد زیادی دارد که یکی از آنها ایجاد ارتباط روحی با صاحب قبر است و این بدینه است که انسان در مشاهد مشرفه احساس نزدیکی بیشتری می‌کند، خود را مهمان صاحب خانه می‌داند و ... و این می‌تواند تأثیرات عمیقی در روان انسان بگذارد.

پرسش:
علت یا علل زیارت بزرگانی همچون شهدا چیست؟

۱- زیارت در واقع دارای ابعاد متعددی است که جهات فکری و ایمانی و تربیتی را شامل می‌شود و انسان می‌تواند این ابعاد را تحصیل نماید. یک اثر هنری را در یک نمایشگاه ملاحظه می‌نمایید و در مقابل یک تابلوی چوبی که اثری هنری بر آن ثبت است متوقف می‌شوی، مسلمان قل از ورود به بحث یک مثال حسی می‌آوریم: مثلاً جنابالی روزی آنست زیارت تنها تقابل دو جسم مادی نخواهد بود، بلکه در حقیقت یک آنست و خدای متعال شان و منزلت چنین افرادی را در دنیا و آخرت رفیع و عظیم خواهد گردانید و این خود دارای فواید عظیمی است؛ از جمله جوانان و نسل‌ها را وادار به حرکت در طریقه صلاح و رهمنوی به سوی کرامات ربایی می‌نماید و از این جهت است که ملت‌های پیشرفت و متمند بنای این طریقه بزرگان خود بربا می‌گرفتند از این اثر را آفریده است پدید آمده است. علاوه بر این بین عقل شما و عقل هنرمند یک رودر رویی صورت گرفته است و باز بین عواطف شما و او تعاملی صورت گرفته است. یعنی در واقع بین شما و صاحب این اثر به واسطه یادبود برای بزرگان خود بربا می‌گرفتند تا ملت از این طریق متوجه عظمت آنان و درس گرفتند از این وضعیت باشد که بزرگان مورد توجه و عنایت هستند.

۲- یکی دیگر از فواید زیارت این است که انسان به ریشه های تاریخی خود وقوف می‌باید و می‌داند که سلف صالح در

شهید می‌باشد. چه اموری صورت خواهد گرفت اگر یک اثر پیکاسو و بهزاد نقاش و ... آن تعاملات را دارد. اینجا این تعامل بیشتر و بیشتر خواهد بود این مقبره جایگاهی است که پاره‌تن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انسان کامل و اشرف مخلوقات یا بنده‌ای از اولیاء خداوند که با او مرتبط و مقام قریب ویژه‌ای داشته است می‌باشد و مسلمان تعامل بیشتر جلوه خواهد کرد. ما در زیارت با عقول بزرگ و نفوس اطهر و پاکیزه‌تر و عواطف پاک تر و ارواح عالی‌تر روبرو می‌شویم که هر کس به حد ظرفیت خود بهره‌مند خواهد شد و موجب تکامل و پیشرفت معنوی و روحی ما فراهم خواهد شد.

۳- اما آثار اجتماعی زیارت بزرگان دین: زیارت بزرگان دین و در رأس آنها رسول اکرم(ص) و بعد از ایشان ائمه اهل البیت(ع) و حضرت صدیقه زهرا(س) و هم امام‌زادگان معزز و محترم یک نوع اعلام شکر و تقدير نسبت به ایثارگری و فدائکاری‌ها و خدمات آنان به عالم پشتیت است و یک اعلام

تبلوی چوبی که اثری هنری بر آن ثبت است متوقف می‌شوی، مسلمان قل از ورود به بحث یک مثال حسی می‌آوریم: مثلاً جنابالی روزی آنست زیارت تنها تقابل دو جسم مادی نخواهد بود، بلکه در حقیقت یک آنست و خدای متعال شان و منزلت چنین افرادی را در دنیا و آخرت رفیع و عظیم خواهد گردانید و این خود دارای فواید عظیمی است؛ از جمله جوانان و نسل‌ها را وادار به حرکت در طریقه صلاح و رهمنوی به سوی کرامات ربایی می‌نماید و از این جهت است که ملت‌های پیشرفت و متمند بنای این طریقه بزرگان خود بربا می‌گرفتند از این اثر را آفریده است پدید آمده است. علاوه بر این بین عقل شما و عقل هنرمند یک رودر رویی صورت گرفته است و باز بین عواطف شما و او تعاملی صورت گرفته است. یعنی در واقع بین شما و صاحب این اثر به واسطه یادبود برای بزرگان خود بربا می‌گرفتند تا ملت از این طریق متوجه عظمت آنان و درس گرفتند از این وضعیت باشد که بزرگان مورد توجه و عنایت هستند.

۴- یکی دیگر از فواید زیارت این است که انسان به ریشه های تاریخی خود وقوف می‌باید و می‌داند که سلف صالح در ساختن این تمدن انسانی نقش داشته‌اند و باعث اعتماد به نفس گشته و آدمی را مطمئن و نیرومند و سریبلند به پیش می‌راند و احساس سرافکندگی و ذلت و فقر فرهنگی نمی‌کند.

۵- دانشمند بزرگ اسلامی و اخلاقی کبیر صاحب کتاب جامع السعادات (شیخ محمد مهدی نراقی) می‌فرماید: بدان که نفوس قومی و قدسی، خصوصاً پیامبران عظیم الشأن و ائمه اهل البیت علیهم السلام، هنگامی که بدن‌های خود را و می‌گذارند و از آن مجرد می‌شوند و به سوی آسمان صعود می‌نمایند در نهایت احاطه و استیلاء و توجه بر این عالم هستند و دنیا برای آنان مکشوف و ظاهر است. و هر کس که قبرهای آنان را زیارت کند بر این امر اطلاع پیدا می‌کند و آنان بر این معنا شاهد هستند. (بل احیاء عند ریهم یزقون(۱)) پس آنان اطلاع و آگاهی کامل از زوار قبور خود داشته و تقاضاهای آنان را می‌شوند و توسل آنان را درک می‌کنند پس الطاف خود را شامل حال آنان کرده و از انوار خود بر آنان افاضه کرده و در پیشگاه خداوند شفاعت شان می‌کنند. تا گناهان شان بخشوده و حواج شان برآورده شود.

۶- البته برای زیارت خواص دیگری هست که تنها اهل آن از آن بهره‌مند می‌شوند. و ما را به آن راهی نیست و هر کس به اندازه معرفت و دانش خود بهره‌مند می‌شود.

خلاصه: زیارت ارتباط
۱ - عقل با عقل
۲ - روح و با روح

۳ - عاطفه با عاطفه است

۴ - معرفت به بزرگان و استفاده از تاریخ و اخلاق و سبیل‌ای آن است. انسان هر گاه از مزروعه گل و گلزارها عبور می‌کند یا وقتی از بازار عطازان گذر می‌کند؛ بدون شک بدن و روح او از این عطر و صفا به قدر ظرفیتش بهره‌مند می‌شود. و هر گاه هم در بازار دیگر پوست عبور می‌کند از بوی بد آن بی‌نصیب نخواهد ماند. و هر گاه در بازار دغله فروشی طی مسیر کند غبار دغله بر او خواهد نشست.

۵ - در زیارت اشاعه عمل خیر، وادار کردن و تحریص کردن آنان بر تکریم بزرگان صورت می‌گیرد که این خود دستور شرع بوده و شریعت ما را به آن رهنمون می‌کند. و فواید دیگر....(۳)

منابع:
(۱) آل عمران ۱۶۹
(۲) جامع السعادات ج ۳ ص ۳۹۸ و ۳۹۹
(۳) رک. کتاب زیارت در کتاب و سنت - آیت الله جعفر سبزواری

پرسش:
حدیث یا احادیثی راجع به زیارت قبور مؤمنین بکویید، لطفاً از منابع اهل تسنن باشد؟

پاسخ:

- در سنن ابن ماجه، ج ۱، باب ما جاء في زيارة القبور، ص ۱۱۳ آمده است که پیامبر (ص) فرمود: "زوروا القبور فإنها تذكركم بالآخرة" یعنی قبور را زیارت کنید که این زیارت آخرت را به شما یادآوری می‌کند و در صحیح مسلم آمده است که پیامبر (ص) در آخر عمر شریف به قبرستان بقیع رفته و می‌فرمود: "خذایم مرا دستور داده است که به قبرستان بقیع بیایم و برای آنان استغفار کنم. سپس فرمود هرگاه این قبور را زیارت کردد بگویید: "السلام على اهل الديار من المؤمنين والمسلمين برحم الله المستقدمين منا والمستاخرين وانا ان شاء الله بكم لا لحقون" یعنی سلام بر اهل قبور از مؤمنین و مسلمین و خداوند رحمت کند گذشتگان قبلی و بعدی از ما را و ما هم ان شاء الله به شما لاحق خواهیم شد.(۱)

- بلال، مؤذن پیامبر، رسول خدا را در خوابید که به او می‌فرماید: ای بلال، این چه جفای است؟ آیا وقت آن نشده که به زیارت مان آیی؟ بلال بیدار شد و اندوهگین و ترسان گشت. بر مرکب خود سوار شده به زیارت قبر پیامبر در مدینه آمد و شروع کرد به گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن.

جنگ عراق علیه ایران

- ۱۹۲ فروند جنگنده نیروی هوایی عراق را ساعت ۱۲ روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) به طرف ایران پرواز خود را آغاز کردند. صدام که چفیه ای قرمز بر سر و قطاری فشنگ دور کمر داشت وارد اتفاق عملیات شد.
- «عدنان خیرالله» وزیر دفاع وقت گفت: «سرورم جوانان ۲۰ دقیقه پیش پرواز کردند». صدام مغروفانه گفت: «تیم ساعت دیگر کمر ایران خواهد شکست.»
- ۱۲۰۰ مشاور نظامی شوروی در نوامبر ۱۹۸۳ (آبان ۱۳۶۲) وارد بغداد شدند.
- ۴۰۰ دستگاه تانک «T۱۲» و «T۲۰» و تعداد زیادی موشک «فرانک»، «گراد»، «سام» و «اسکاد - بی» نیز از دیگر هدیه های شوروی به صدام بود. «گوبراچف» رهبر وقت بلوک شرق با ارسال نامه ای به سران عرب اطمینان داد شوروی اجازه خواهد داد عراق در این جنگ شکست بخورد.
- ۴۸۰۰ پناهگاه امن برای سربازان ارتش صدام. شرکت های انگلیسی در سال ۱۹۸۲ ساخت این پناهگاه ها را آغاز کردند. هر پناهگاه گنجایش ۱۲۰۰ سرباز را داشته و از بوششی پولادین برخوردار بود. اگر غریبه ای به داخل تونل راه می یافت، دوربین های تعییه شده او را دیده و مسلسل های خودکار شروع به شلیک به سوی هدف می کردند. در این سال شرکت های مخابراتی انگلیسی ساخت پیشرفته ترین سیستم های نظامی مخابراتی را برای ارتش عراق آغاز کردند.
- ۱۰ برابر زمین فوتیال مساحتی است که از ترکش بمب های خوش ای نمی تواند در امان باشد. آمریکا به پیشنهاد «وبیلام کیسی»، رئیس وقت سازمان سیا این بمب ها را در اختیار صدام قرار داد. کیسی معتقد بود بمب خوش ای بهترین ابزار برای درهم شکستن مقاومت امواج انسانی رزمدگان ایرانی است. «آل فریدمن» محقق آمریکایی با ذکر این مطلب می افزاید: «این بمب ها در عمل چرخ گشت های هوایی هستند و هر چیزی را در سر راه خود خرد می کنند.»
- یک ماه مانده به شروع جنگ عراق علیه ایران، سران عربستان سعودی هدیه ای ارزشمند به صدام دادند. این هدیه گزارشی مفصل از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و نظامی ایران بود. علاوه بر آن، اطلاعات دقیقی از وضعیت ارتش ایران، تعداد نفرات آن، مواضع و تجهیزات قابل بهره برداری آن و اطلاعات مختلف دیگر که بسیار محترمانه بود به عراق تحویل داده شد. این گزارش یک نقشه کامل تهاجمی بود.

مجله «ژوئن آفریک» ۹ ژوئن ۱۹۸۲



پرسش:
چرا ما به زیارت شهداء می رویم؟ چرا ما آنان را
وسیله و واسطه قرار می دهیم؟
پاسخ:

زیارت در معنای صحیح آن، تجدید عهد و احترام نهادن به کسانی است که زندگی خود را در راه کشف حقیقت و دفاع از آن سپری کرده اند، ما در زیارت، از ارواح پاک چنین اشخاصی استمداد می طلبیم تا آنان با اذن الهی مشکلات معنوی و مادی ما را حل کنند و البته این به معنی نفی و پشت پا زدن به اسباب طبیعی برای حل مشکلات نیست. توسل و زیارت، بهره گیری از اسباب طبیعی برای حل مشکلات نیست. توسل و زیارت، بهره گیری از اسباب و عوامل معنوی علاوه بر اسباب و عوامل مادی و طبیعی است. مسلمانی که مریض می گردد در عین حال که به شهداء، توسل می جوید، خود را از دارو درمان و مراجعه به دکتر بی نیاز نمی بیند.

بلکه معتقد است تأثیر توسل مکمل سایر اسباب است. به عنوان نمونه قرآن مجید در سوره نساء آیه ۶۴ درباره حضرت رسول (ص) می فرماید: اگر آنها، هنگامی که به خود ستم می کردن (و مرتكب معصیتی می شدند) به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند، و رسول خدا (ص) نیز برای آنها طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و مهرaban می یافتد. و این حاکی از تأثیر وساطت نبی گرامی اسلام (ص) می باشد. البته ما نیز معتقدیم توسل نباید از حد منطقی فراتر رود، بطوری که اولیاء الله را مستقل در تأثیر و بی نیاز از اذن خداوند بدانیم.

راست را روی قبر می نهاد و بلال جشی چهره بر بنابراین همان طوری که اگر فردی تشنگ باشد و نیاز به آب داشته باشد نمی گوید من آب نمی خورم، بلکه خدا که قادر است مرا سیراب خواهد کرد، همان طور هم ما نسبت به امامان یک چنین ایده ای داریم، بدین معنی که شفا دهنده اصلی خداوند است اما باید وسایل را به عنوان واسطه قرار دهیم؛ اما این وسایل و واسطه ها فاعل مستقل بدون اذن خدا عمل نمی کنند، بلکه با اذن خداوند کار انجام می دهند.

- منابع:
- (۱) صحیح مسلم، ج ۲ باب ما بقال عند دخول القبور ص ۶۴
 - (۲) تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۵۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷
 - (۳) مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاه الوفا، ج ۲ ص ۴۱۰
 - (۴) مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاه الوفا، ج ۲ ص ۴۱۰
 - (۵) الفقہ على المذاهب الاربعة، ج ۱ ص ۱۴۶ - تاریخ الشام، ابن عساکر، ج ۶ ص ۱۰۸
 - (۶) سنن ابن داود، ج ۲ ص ۷۷ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۴۷



- چون حسن وحسین علیهم السلام آمدند، آن دو را در آغوش کشید و بوسید. (۲)
- مروان روزی مردی را دید که صورت و پیشانی بر قبر پیامبر نهاده است. گردن او را گرفت و گفت: می دانی چه می کنی؟ وقتی سربلند کرد، دید ابو ایوب انصاری است. ابو ایوب گفت: آری! من سراغ سنگ نیامده ام، سراغ رسول الله آمده ام. از آن حضرت شنیدم که می فرمود: بر دین گریه نکنید وقتی که شایستگان عهده دار آن شوند، بلکه زمانی بر دین گریه کنید که ناھلان عهده دار و والی آن گرددن! (۳)
- عبدالله بن احمد حنبل می گوید از پدرم درباره حکم کسی که به منبر رسول خدا دست می کشد و تبرک می جوید و آن را می بوسد و با قبر نیز همین کار را می کند تا ثواب ببرد، پرسیدم. گفت: اشکالی ندارد. (۴)
- عبدالله بن عمر، هنگام زیارت قبر پیامبر، دست راست را روی قبر می نهاد و بلال جشی چهره بر آن می نهاد. روشن است که علاقه زیاد و عشق و محبت به این کار فرمان می دهد و این نوعی احترام و بزرگداشت است و مردم به تناسب شوقشان حالات متفاوتی دارند. بعضی ها وقتی قبر را می بینند، بی اختیار به سمت آن می شتابند، برخی هم با تأخیر و درنگ، و همه محل خیرند. (۵)

- رواشنی همان طوری که اگر فردی تشنگ باشد و نیاز به آب داشته باشد نمی گوید من آب نمی خورم، بلکه خدا که قادر است مرا سیراب خواهد کرد، همان طور هم ما نسبت به امامان یک چنین ایده ای داریم، بدین معنی که شفا دهنده اصلی خداوند است اما باید وسایل را به عنوان واسطه قرار دهیم؛ اما این وسایل و واسطه ها فاعل مستقل بدون اذن خدا عمل نمی کنند، بلکه با اذن خداوند کار انجام می دهند.

- منابع:
- (۱) صحیح مسلم، ج ۲ باب ما بقال عند دخول القبور ص ۶۴
 - (۲) تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۵۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷
 - (۳) مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاه الوفا، ج ۲ ص ۴۱۰
 - (۴) مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاه الوفا، ج ۲ ص ۴۱۰
 - (۵) الفقہ على المذاهب الاربعة، ج ۱ ص ۱۴۶ - تاریخ الشام، ابن عساکر، ج ۶ ص ۱۰۸
 - (۶) سنن ابن داود، ج ۲ ص ۷۷ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۴۷

سیره رفتاری شهدا با همسرانشان

شهید کلاهدوز

همسر شهید یوسف کلاهدوز می‌گوید: «اوایل زندگی درست بلد نبودم غذا درست کنم، یادم هست بار اول که خواستم تاس کباب درست کنم، سیبزمینی‌ها را خیلی زود با گوشت ریختم. یوسف که آمد، رفتم غذا را بیاورم، دیدم همه سیبزمینی‌ها له شده اند. خیلی ناراحت شدم و رفتم یک گوشهای شروع کردم به گریه کردن. یوسف آمد و پرسید: چی شده؟ من هم قضیه را برایش تعریف کردم. او حسابی خنید، بعد هم رفت غذا را کشید و آورد با هم خوردم. آن قدر پای سفره مرا دلداری داد و از غذا تعزیز و تمجید کرد که یادم رفت غذا خراب شده بود. یوسف هیچ گاه به غذا ابراد و اشکال نمی‌گرفت. حتی گاهی بیش می‌آمد که بر اثر مشغله زیاد، دو روز غذا درست نمی‌کرد؛ ولی او خم به ابرو نمی‌آورد. بارها از او پرسیدم: چی دوست داری برات درست کنم؟ می‌خنید و می‌گفت: «غذا، فقط غذا» می‌گفت دوست دارم راحت باشی». نیمه پنهان، ش. ۷۸ و ۲۶، صص ۱۳۸۴، ج. ۱، ص. ۲۷

شهید مهدی زین الدین

همسر شهید زین الدین درباره اهتمام این شهید به یاری دادن همسر در امور منزل می‌گوید: «ظرف‌های شام معمولاً دو تا بشقاب و یک لیوان بود و یک قابلمه. وقتی می‌رفتم آنها را بشویم، می‌دیدم همانجا در آشپزخانه ایستاده، به من می‌گفت: «انتخاب کن، یا بشور یا آب بکش». به او می‌گفتمن: مگر چقدر ظرف است؟ در جواب می‌گفت: هر چه هست، با هم می‌شویم. یک روز خانواده مهدی همه منزل ما مهمان بودند. با پدر، مادر، خواهر و برادر مهدی همه با هم سر سفره نشسته بودیم. من بلند شدم و رفتم از آشپزخانه چیزی بیاورم. وقتی آمد، دیدم همه تقريباً نصف غذایشان را خورده‌اند؛ ولی مهدی دست به غذایش نزدیک تر از یادگاران، کتاب زین الدین، ص ۱۹

شهید حجت الاسلام نواب صفوی

همسر شهید نواب صفوی درباره هنرمندی در جدا ساختن روحیات خارج از محیط خانه از رفتار خانوادگی اش می‌گوید: «شهید نواب صفوی از



سیره رفتاری شهدا در خصوص حجاب

سردار شهید محمد گرامی

یکی از همزمانان سردار شهید محمد گرامی می‌گوید: « حاجی، کانون تبلیغ و نشر حجاب را راه انداخته بود و خیلی نگران تهاجم فرهنگی بود. شهید گرامی، از کسانی که ارزش‌ها و اعتقادات ما را به تمسخر می‌گرفتند، متنفر بود. در جلسه‌ای که با هم برای مبارزه با بی‌حجابی گرفته بودیم، همه نظرشان برخورد فیزیکی بود؛ ولی ایشان می‌گفت: باید از طریق معنوی و برنامه‌های فرهنگی، جلوی بی‌حجابی را بگیریم. قرار بر این شد که پلاکاردهایی در مورد حجاب تهیه شود و در سطح شهر نصب کنیم. همچنین افراد مناسبی انتخاب شدند تا رفتارهای ضد‌حجاب را کنترل کنند. این کار شهید گرامی باعث شد تا در مدت کمی میزان بی‌حجابی کاهش یابد.»

احمد مؤمنی راد، این گونه بودند مردان مرد، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ج. ۱۳۸۴، ص. ۲۷

سردار شهید محمد آرمان

خواهر سردار شهید محمد آرمان می‌گوید: وقتی به نه سالگی رسیدم، اولین کاری که محمد برای من انجام داد، یاد دادن نماز بود. نماز صحیح را با معنی به من یاد داد و بعد دیگر نمازها را هم به همین ترتیب به من آموخت داد.

می‌گفت: «اگر نماز را درست یاد بگیری، برایت جایزه می‌خرم!» بعد برایم چادر مشکی خرد و همیشه می‌گفت: «حالا دیگر بزرگ شده ای و باید چادر سرت کنی و حجاب داشته باشی.» مدام سفارش می‌کرد در رعایت حجاب کوشاش باشم و نماز را سر وقت بخوانم و همیشه هم با جدیت به درس‌هایم می‌رسید.» منیبه نصراللهی، فرماده قلب‌ها، لشکر چهل و پک ثارالله، ج. ۱۳۷۶، ص. ۴۶ و ۴۷

سردار شهید علی معمار

«علی معمار، مانور را هدایت می‌کرد و نیروها را از کمین‌های فرضی رد می‌کرد. ناگهان یکی از شبکه‌های فوگاز ترکید و معمار به پشت بر زمین پر شد. به سویش دویدم. خون از زیر چشمش می‌جوشید. پیشنه بشکه به داخل چشمش فرورفت و انتهایش بیرون مانده بود. سریع او را سوار آمبولانس کردیم و به سوی ایران شهر راندیم. در بیمارستان ایران شهر، دکتر در حال مداوای بیماری دیگر بود. پارچه روی چشم علی سرخ شده بود. یکی از خانم‌های پرستار، حجاب درست و حسایی نداشت و مدام می‌آمد و می‌رفت. سرانجام علی بلند شد، به طرف او رفت و صدایش کرد. خواسم به آن دو بود. علی خیلی آرام شروع به گفت و گو با آن خانم کرد. کمی بعد، بازگشت. گفتمن: «چی شده برادر معمار؟» گفت: «دلم طاقت نیاورد، باید به او تذکر می‌دادم.» داؤد امیریان، بلوچ گریه نمی‌کند، لشکر چهل و پک ثارالله، ج. ۱۳۷۶، ص. ۳۰

سردار شهید امیر گره گشا

درباره سردار شهید امیر گره گشا نقل کرده اند که وی خیلی یا بیند مسائل شرعی بود و در این باره با کسی تعارفی نداشت. روز عقد او خانم‌هایی که در مراسم شرکت کرده بودند، حجاب کاملی نداشتند. او آنها را از مجلس به بیرون دعوت کرد و به آنها گفت: «هر وقت حجاب تان کامل شد، تشریف بیاورید.» او با مظاهر گناه، برخورد بسیار صریح و جدی داشت. این گونه بودند مردان مرد، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ج. ۱۳۸۴، ص. ۵۶

نظر اخلاق اصلاً خشن نبود. گاهی در اوج هیجان که با دوستانش در مورد مسائل مملکتی و جنایت‌های شاه گرم صحبت بود، ایشان را صدا می‌زدم و از او درخواستی می‌کردم. می‌دیدم آن آدم پرشور و جدی و هیجانی، به یکباره با من و در جواب من آرام و ملایم می‌شد. ایشان آنقدر به من محبت داشت که این محبت را گاهی با جملاتی مثل «کوچیکت هستم» یا «توکرت هستم» به من ابراز می‌کرد.»

افلاکیان زمین، ش. ۱۳، ص. ۱۱

شهید صیاد شیرازی

دختر شهید صیاد شیرازی می‌گوید: «رفتار پدرم با مادرم بسیار محبت‌آمیز و همراه با احترام بود. مادرم تعریف می‌کرد که در سال اول ازدواج شان یک روز در حال اتو زدن لباس پدر بودند که ناگهان پدر سرسید و از مادرم گله کرد و به او گفت: «شما خانم خانه هستید و وظیفه‌ای در قبال انجام دادن کارهای شخصی من ندارید. شما همین قدر که به بچه‌ها برسید کافی است.» من تا آنجا که به یاد دارم، پدرم خودش لباس هایش را می‌شست و پهن و جمع می‌کرد و اتو می‌زد و به طور کلی انجام دادن کارهای شخصی‌اش با خودش بود. بارها شده بود که به محض اینکه به خانه می‌رسیدند، تا پایی از شب در امور منزل به مادرم کمک می‌کردند و به طور قطع می‌توانم بگویم برنامه هر هفته پدرم در روزهای جمعه، نظافت آشپزخانه بود؛ به طوری که اجازه نمی‌داد مادرم و حتی ما در این کار او را کمک کنیم.» افلاکیان زمین، ش. ۱۰، صص ۱۵ و ۱۶

شهید چمران

غاده، همسر لبنانی شهید مصطفی چمران می‌گوید: «مادرم با این شهید بزرگوار شرط کرده بود که این دختر که از خواب بلند می‌شود، باید کسی لیوان شیر و قهوه جلویش بگذارد و خلاصه زندگی با چینن دختری برایتان سخت است، خدا می‌داند تا وقتی شهید شد، با اینکه خودش قهوه نمی‌خورد؛ ولی همیشه برای من قهوه درست می‌کرد. به او می‌گفتمن: برای چی این کار را می‌کنی، راضی به زحمت تو نیستم؟! می‌گفت: من به مادرت قول دادم که این کارها را برای شما انجام دهم.» همان، ش. ۴، ص. ۷

رژیم عراق به گلوله های شیمیایی استفاده می کرد؛ اما در جریان عملیات والفجر ۲ به طور وسیع و با استفاده از هواپیما مبارت به بمباران شیمیایی غرب جاده پیرانشهر - رواندوز کرد. در شانزدهم مهر ماه سال ۱۳۶۶ رژیم بعضی عراق شهر سومار را مورد هجوم شیمیایی خود قرار داد که طی آن بسیاری از هم وطنان ایرانی به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. در اینجا، روزشمار حملات وحشیانه شیمیایی رژیم بعضی عراق با حمایت قدرت های بزرگ، که داعیه دفاع از حقوق بشر در جهان را دارند، ذکر می شود.

- رژیم عراق در ابتدای جنگ به طور محدود از گلوله های شیمیایی استفاده می کرد؛ اما در جریان عملیات والفجر ۲ به طور وسیع و با استفاده از هواپیما مبارت به بمباران شیمیایی غرب جاده پیرانشهر - رواندوز کرد. این حمله که در ساعت ۷ صبح روز سه شنبه ۱۸ مرداد سال ۱۳۶۲ به وقوع پیوست منجر به مصدوم شدن جمعی از رزمندگان شد.

- عراق از تاریخ ۱۹/۵/۱۳۶۲ تا ۴/۹/۱۳۶۲ دوازده بار با استفاده از توپ، خمپاره و هواپیما اقدام به کاربرد گازهای شیمیایی، عمدتاً در غرب کشور از جمله مناطق نظامی و غیرنظامی پیرانشهر، بازی دراز، مریوان، بانه، پنجوین و پاوه کرد.

- ساعت ۵ بامداد ۳ آبان ماه ۱۳۶۲ هواپیماهای دشمن روستای باینجان از توابع بانه را بمباران شیمیایی کردند که منجر به شهادت و مصدوم شدن جمعی از اهالی روستا شد. در این حمله از بمبهای شیمیایی حاوی آرسنیک و نیتروژن موستارد، موسوم به بمبهای تاول زا استفاده شد.

- ساعت ۱۷ روز ۱۶ آبان سال ۱۳۶۲، فروند هواپیمایی دشمن منطقه ای بین رود شیلر و ارتفاعات لری را هدف حملات شیمیایی قرار دادند که منجر به تحریکات چشمی شدید در مجروحان شد.

- ساعت ۱۲/۱۲/۱۳۶۲ در حالی که هیأت اعزامی دبیرکل برای بررسی کاربرد سلاح شیمیایی توسط عراق به ایران سفر کرده بود، رژیم عراق منطقه عملیاتی خیرر را بمباران شیمیایی کرد.

- ۱۹/۱/۱۳۶۴ چهار منطقه از منطقه عملیاتی «بدر» در هورالهیزه در داخل خاک ایران هدف بمبهای شیمیایی عراق قرار گرفت که این بمبهای حاوی گاز خردل و اعصاب بودند.

- ساعت ۱۷ روز ۱/۱۳۶۴ مجدداً در منطقه عملیاتی بدر در هورالهیزه از سوی عراق گلوله باران شیمیایی شد.

- ۱۰/۱۰/۱۳۶۵ هواپیماهای عراقی مواضع رزمندگان اسلام در منطقه عملیاتی کربلای ۵ را بمباران شیمیایی کردند که منجر به مصدوم شدن عده ای شد. وزش باد مقادیری گاز سمی را به سوی مواضع مقدم نیروهای عراقی منتقل کرد و در نتیجه جمعی از آنان مصدوم شدند.

- ۱۰/۱۰/۱۳۶۵ در جریان دفع پانک دشمن در منطقه عملیاتی کربلای ۶ عراق مواضع نیروهای ایران را بمباران شیمیایی کرد.

- ۱۰/۱۰/۱۳۶۵ مواضع نیروهای عراقی در مهد جزیره الرصاص اشتباهاً توسط هواپیماهای عراقی بمباران شد.

- در بی به کارگیری مجدد سلاح شیمیایی توسط عراق در دسامبر ۸۶ میلادی، دبیرکل سازمان ملل متحد روز ۱۶/۱۰/۱۳۶۵ نگرانی خود را از نقص قوانین بین المللی اعلام کرد.

- ۱۰/۱۰/۱۳۶۵ یک انبار مهمات شیمیایی دشمن در ساحل غربی ارونده رود، حدفاصل جزیره ام الرصاص و مینو، هدف آتش توپخانه نیروهای اسلام قرار گرفت و منجر شد که بر اثر آن صدها نظامی عراق کشته و زخمی شوند.



جان سنج





کاری آنها، همه و همه باعث شد که اعضاء و طرفداران چشم و گوش بسته، در فاصله کوتاهی دست از عقاید و موضع سیاسی خود برداشته و به اهداف شوم سازمان های وابسته به استکبار پی ببرند و همکاری خود را با سپاه اعلام نمایند، آنها وقتی برخوردهای صادقانه و دلسوژانه را از افراد مخلصی چون شهید کاظمی می دیدند، خجل و شرم‌ساز می شدند که چگونه با بی اطلاعی از اسلام و عقاید پوچ مارکیسیتی و مادی خودشان، آلت دست عده ای ریاست طلب و وابسته به بیگانه قرار گرفته و در برابر امت انقلابی و حزب الله قد علم کرده و راه طیان و مقابله با نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را در پیش گرفته اند. گروهک های مزدور برای فریب طرفداران شان القاء می کردند که جوانان حزب الله و سپاهی توان کار اطلاعاتی را ندارند و با کمک عوامل سابق سواک و افسران اطلاعاتی شهربانی رژیم شاه و حمایت عوامل خارجی ایشان عنوان می کنند تا بر روی ضعف های خودشان سپوچ سپاه گذاشته و مرگ

در شرایطی که گروهک ها با ائتلاف قبلی به منظور به دست گرفتن جو دانشگاه قصد داشتند اعضای شورای دانشکده را به اصطلاح در جوی دمکراتیک و آزاد، از طریق انتخابات مشخص کنند تا بتوانند بر امور دانشگاه و دانشجویان سلط شوند و دانشگاه را به سنگری تلاش شبانه روزی افرادی مثل این سردار گمنام و دلاور اسلام، تشکیلات اطلاعات شکل گرفت و در بحران های اول انقلاب (خصوصاً سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰) عظمت و اقتدار انقلاب و اسلام در دنیا به نمایش گذاشته شد. پس از گذراندن مراحل مختلف مسئولیتی در واحد اطلاعات سپاه و کاهش تهدیدهای داخلی، به قاطعیت گفت: «ما نه شما را قبول داریم و نه انتخابات را». بدین درخواست استانداری سیستان و بلوچستان و موافقت فرماندهی سپاه به این استان عزیمت کرد و در سمت معافونت سیاسی - امنیتی استانداری سیستان و بلوچستان مشغول کار شد. شهید کاظمی در این استان زحمات زیادی را متحمل گردید و در مبارزه با اشرار و فاجعه‌گران مواد مخدور تلاش همه جانبه ای را انجام داد. پس از اتمام مأموریت در این منطقه محروم، وزارت کشور و جهاد سازندگی

از او تقاضای همکاری کردند. اما هیچ یک از این پیشنهادات، نمی توانست روح پرتلاطم او را اقناع سازد و با انکه به وجود وی در آنجا نیاز داشتند مجدداً به سپاه بازگشت و با همان شور و اشتیاق اولیه در مراجعت از مأموریت کردستان با تعادای از برادران جان برکف و مخلص انقلاب و سپاه، واحد اطلاعات را با تشکیلات منسجمی پایه ریزی کرد. او با آشایی و شناختی که از جریانات فکری و مشی اسلامی دانشکده، شب ها تا صبح در هوای سرد اطراف جاسوس خانه، بیوته کرده و رفت و آمدرا را تحت نظر داشت. شهید کاظمی پس از آوردن ترفندها و تاکتیک های آنان از خود نشان داد، توانست به توکل به خدا، شیوه های جدید این منحرف ها را برای تخدیر افکار گروهک های الحادی داشت و جدیت و پشتکاری که در به دست ایشان در کنار مبارزه با رژیم شاهنشاهی، از مبارزه با گروهک های منحرف چپ، راست و تنقاطی نیز غافل نبود و با توجه به ارتباط نزدیک و تنگاتنگی که با آنها داشت، دقیقاً به ماهیت ضد اسلامی و انسانی و منفعت طلبی آنان پی برد و شناخت عمیقی از آنها به دست آورد. وی در نامه ای که از آمریکا ارسال کرد خطاب به خواهران و برادران خود نوشت: «موالی گروهک ها باشید، مبادا در دامان آنها بیافتد، با تمام توان از امام خمینی بپرورد که اسلام راستین در وجود این مرد خدا نهفته است». پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دوازدهم اسفند ۱۳۵۷، تحصیل در خارج کشور را رها کرده و به میهن اسلامی بازگشت و با شور و شفف وصف ناپذیری در خدمت انقلاب شکوهمند اسلامی قرار گرفت. سید کاظم در فرودین سال ۱۳۵۸ با گذراندن دوره آموزش عمومی سپاه در پادگان امام علی علیه السلام به عضویت سپاه درآمد و پس از اتمام دوره، با توجه به اینکه کردستان از سوی ضد انقلاب دچار آشوب شده بود به نقدۀ اعزام شد.

۲۳

ایشان را قبول داریم و نه انتخابات را

عنه شهادت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
با افع شریعت اسلامی پا به شهادت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
از باغ خزان چهار کوچه سید
هر چند در این میان جان اولی
جان و گری بخش مسند شد
قطعه ۲۴ رویت ۷۲

سید کاظم کاظمی
فرزند سید عصمت
ولادت شهادت
۱۳۶۴.۷.۲۲.۵.۲۴

محل شهادت سپورت اسلام
عنه شهادت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
با افع شریعت اسلامی پا به شهادت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
از باغ خزان چهار کوچه سید
هر چند در این میان جان اولی
جان و گری بخش مسند شد
قطعه ۲۴ رویت ۷۲

پلاک

سید کاظم کاظمی (۱۳۶۴/۶/۲) معاعون اطلاعات کل سپاه پاسداران

۱۸ شهریور ماه ۱۳۹۰ بزرگداشت مردی از تبار پیامبر رحمت صفات الله علیه و دلاوری از عرصه ایثار و جهاد فی سبیل الله است؛ شهید سید کاظم کاظمی، قائم مقام فرماندهی اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. شهید سید کاظم کاظمی در سال ۱۳۳۶ ه.ش در بخش "آزادان" شهرستان "گرمسار"، دیده به شغل شریف کشاورزی مشغول بود، سید کاظم از همان ابتدا با مشکلات و سختی های زندگی آشنا شد و از زمانی که خود را شناخت در کمک به خانواده کوتاهی نکرد. او در خانواده ای مؤمن و متفق پرورش یافت و از همان دوران کودکی و نوجوانی، اهمیت خاصی برای ادای فرائض دینی و مذهبی قائل بود. در دوران تحصیل نیز دانش آموزی کوشش، فعال و اهل مطالعه بود. علاقه شدیدی به مطالعه کتاب داشت، از سن شانزده سالگی برایش از «قم» مجلات مذهبی می فرستادند. او با تشكیل کتابخانه کوچکی به نام «حر» بسیاری از کتابهای مذهبی ممنوعه (از نظر نظام شاهنشاهی) مانند کتاب حکومت اسلامی حضرت امام خمینی (ره) و رساله ایشان را همراه زندگی نامه اطهار (ع) و ... جمع آوری در اختیار جوانان قرار می داد. در این دوران عوامل سواک به وی مشکوک شده و به منزل شان بورش بردند و دستگیر گردید. شهید کاظمی برایه ای شهربانی در گرگان با بعضی از علمای آن خطه در تماش بود و بیشتر اوقات فراغت خود را در مسجد و حوزه علمیه این شهر می گذراند. او با جدیت و پشتکار، در کنکور سال ۱۳۵۵ پذیرفته شد، اما به دلیل وجود سوابق در سازمان امنیت (ساواک)، از ادامه تحصیل وی جلوگیری به عمل

آمریکا پایگاه جدید مبارزاتی

پس از چندی با کمک و تشویق پدرش برای ادامه تحصیل به "آمریکا" رفته و موفق به تحصیل در رشته مهندسی مکانیک شد. بعدها از طریق دوستان قدیمی اش به انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا راه یافت و در فضای جدید، فعالیت های سیاسی - مذهبی خود را ادامه داد. با توجه به شرایط خارج از کشور و شکل مبارزه در آنجا، ایشان همزمان با قیام امت اسلامی ایران، در تظاهرات دانشجویی علیه رژیم منحوس پهلوی شرکت می کرد و از هر فرصتی در افشاری ماهیت رژیم و پخش اعلامیه و ... بهره می نهضت. با اوج گیری نهضت، تمام اوقات خود را صرف مبارزه کرد، که در نتیجه دوار توسط پلیس آمریکا به دلیل همین فعالیت ها دستگیر شد. شهید کاظمی از جمله کسانی بود که در جذب و آگاه کردن جوانانی که برای ادامه تحصیل به آمریکا می آمدند، نقش موثری داشت تا جایی که مسئولیت انجمن اسلامی را نیز به عهده گرفت. از نکات باز زندگی مبارزاتی وی، بینش عمیق فکری و شناخت حرکت های سیاسی اوست که در این مرحله ایشان در کنار مبارزه با رژیم شاهنشاهی، از مبارزه با گروهک های منحرف چپ، راست و تنقاطی نیز غافل نبود و با توجه به ارتباط نزدیک و تنگاتنگی که با آنها داشت، دقیقاً به ماهیت ضد اسلامی و انسانی و منفعت طلبی آنان پی برد و شناخت عمیقی از آنها به دست آورد. وی در نامه ای که از آمریکا ارسال کرد خطاب به خواهران و برادران خود نوشت: «موالی گروهک ها باشید، مبادا در دامان آنها بیافتد، با تمام توان از امام خمینی بپرورد که اسلام راستین در وجود این مرد خدا نهفته است». پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دوازدهم اسفند ۱۳۵۷، تحصیل در خارج کشور را رها کرده و به میهن اسلامی بازگشت و با شور و شفف وصف ناپذیری در خدمت انقلاب شکوهمند اسلامی قرار گرفت. سید کاظم در فرودین سال ۱۳۵۸ با گذراندن دوره آموزش عمومی سپاه در پادگان امام علی علیه السلام به عضویت سپاه درآمد و پس از اتمام دوره، با توجه به اینکه کردستان از سوی ضد انقلاب دچار آشوب شده بود به نقدۀ اعزام شد.

دفترچه یادداشت یک شهید شانزده ساله در جریان تفحص پیگر شهدا، پیدا شد که گناهان هر روزش را در آن یادداشت کرده بود. راوی که یکی از بچه های تفحص پیگر شهداست می گوید: «خواندن بخشی از یادداشت های این شهید ۱۶ ساله برای لحظاتی ما را به فکر فرو برد که کجا یم و چه می کنیم. گناهان یک روز او عبارت بودند از:

- سجده نماز ظهر طولانی نبود.
 - زیاد خندهدم.
 - هنگام فوتbal شوت خوبی زدم که از خودم خوشم آمد.
- راوی در سطر آخر افزوده بود که: دارم فکر می کنم چقدر از یک پسر شانزده ساله کوچکترم...!

آنکه این چیزها را می بینیم



نشر ارواح طیبه امام و شهداء صلوات اللہ علیہ وسلم علی محمد وآل محمد علیهم السلام



نام و نام خانوادگی :

شغل : تحصیلات :

نشانی / استان :

کوچه :

تلفن :

کد پستی :

qafelenoor@gmail.com

www.qafelenoor.com



برعاء شش ماه اشتراک: ۲۵۰۰ تومان و برعاء یک سال اشتراک: ۵۰۰۰ تومان

عالقمدان می تواند هزینه اشتراک نشریه را به شماره حساب ۳۴۰۸۰۰۳۸۲ نزد بانک ملت (حساب جام الکترونیک) واریز نموده و اصل فیش را به صندوق پستی ۳۴۶۵ - ۳۷۱۸۵ ارسال نمایند.